

به استقبال رفته شاه محمد به قراولی بیرون آمده تیری بر شاه محمد خورد و کشته گردید. \*\*

و در این سال در مصر و شام و روم طاعون بود.

و در این سال پادشاه گلبرگه سلطان احمد<sup>۱</sup> وفات کرد. \*

و در این سال، در شهر جمادی الاخر، در هرات و بلوکات طاعون واقع گشت و

این علت در ماه شعبان طغیان کرده در شوال و ذی القعدة بدان مرتبه رسید که در یک روز در شهر و بلوکات ده هزار کس وفات نموده بودند. \*\*

### متوفیات

میرزا سلطان ابراهیم بن شاهرخ پادشاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان

در ولایت شیراز به جوار رحمت پادشاه بی نیاز پیوست و او پادشاه زاده کریمی بود و علما و فضلا را رعایت بسیار می نمود و چون شاهرخ پادشاه این خبر را در قشلاق ری شنید، بعد از قلق و اضطراب به اطعام فقرا و مساکین قیام نمود. پس حکومت شیراز را به خلف صدق شاه زاده مرحوم میرزا عبدالله که در صغر سن بود ارزانی داشت. \*\*

مولانا کاتبی محمد بن عبدالله، مولد وی از ترشیز بود. در اوائل جوانی به نیشابور

آمده از مولانا شیخ [سیمی]<sup>۲</sup> خط تعلیم گرفت. بنا بر آن به کاتبی متخلص شد و در آن اوان متوجه هرات گردید و میرزا بایسنقر فرمود که جواب قصیده کمال الدین اسمعل که مطلعش این است بگوید:

### بیت

سزد که تاجور آید به بوستان نرگس      که هست بر چمن و باغ مرزبان نرگس

۱- سلطان احمد اول از سال ۸۲۵ تا ۸۳۸ (رجب ۸۳۸ هـ).

۲- تکمیل از تذکره دولت شاه

و وی جواب خوب گفته روانه شروان شد و قصیده ردیف گل را گفت. امیر-  
 شیخ ابراهیم والی شروان ده هزار درهم به وی جایزه انعام فرمود. و جناب مولوی  
 قدی بلند داشت و دستار گردی بر سر می نهاد که یکی از شعرا برای او گفته: \*\*

دستار کاتبی بین بر سر نهد قماره (؟) . . . . .

قد بلند او بین دستار پماره پماره  
 چون آشیان لك لك بر كله مناره

و در این سال، مولانا کاتبی، در بلاد استرآباد، به مرض طاعون مبتلی گشته  
 بر بستر ناتوانی افتاد و در حال سكرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد:

### شعر

ز آتش قهر و با گردید ناگاهان خراب

استرآبادی که خاکش بود خوش بو تر ز مشک

اندر و از پیر و بر نا هیچ کس باقی نماند

آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک

از جمله منظوماتش دیوان غزلیات و قصاید و محب و محبوب و ناظر و منظور.

مصنف خواجه عبدالقادر گوینده در انواع فضایل بی بدیل بود. منقول است  
 که در زمان سلطان احمد جلایر، خواجه رضوان شاه شهرت تمام داشت. نو پتی داشت  
 مشتمل بر دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و باقی اصول و فروع و سایر نغمات  
 و نقرات. خواجه عبدالقادر در یک ماه جواب او را تمام گفت. خواجه در این سال،  
 درهرات، به مرض طاعون وفات یافت. \*\*

قرا عثمان بن قنلق بیک بن دورعلی بیک بن پهلوان بیک. مدت عمرش هشتاد  
 سال. زمان سلطنتش سی و دو سال. مملکتش دیار بکر. فرزندانش بر این تفصیل:  
 علی بیک و یعقوب بیک و سلطان حمزه و قاسم بیک و محمود بیک و شیخ حسن بیک و مراد بیک

۱- با: وی در جواب خود گفته

۲- مصراع دوم در نسخه پاریس نیامده و مصاریع دوم و سوم در نسخه نو

واسکندربیک و شمس الدین بیک.<sup>۱</sup>

بعد از وفات وی انقلاب بسیار در میان آق قویونلو واقع شد. چنان که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی .

### ذکر قضایائی که در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه واقع شد

در اوایل این سال، امیر بایزید آینلو که از عظمای میرزا اسکندر بود، احرام ملازمت شاهرخ پادشاه بسته متوجه پایه سریر اعلی گردیده منظور نظر کیمیا اثر پادشاه برو بحر گشت و به عواطف شاهانه و عنایات خسروانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنی گردید.

و هم در این اوان، شاه علی<sup>۲</sup> بن شاه محمد بن قرا یوسف تر کمان از عم خود میرزا اصفهان رو گردان شده به پایه سریر اعلی آمد و رعایت تمام یافت و حضرت شاهرخ پادشاه با خیل و سپاه \* متوجه قلعه النجق گردید و عماراتی چند که میرزا اسکندر ساخته بود خراب نموده جنگ انداختند و از طرفین بسیاری از مردم به قتل آمدند و دلاوران به اردو مراجعت نمودند. جهان شاه پادشاه به عرض رسانید که حرم اسکندربیک و پسر او با جمعی از امرا مثل ابواسحق و امیر یاساق و شاه علی برادر زنش و سید محمود وزیر و آیتغمش و سید احمد و عرب احمد و سه پسر این کمینه: حسن علی و حسین علی و پیر بداق در قلعه اند. اگر اجازت باشد ایشان را بیاورم. آن حضرت جهان شاه را با امرا مثل امیر چقماق و امیر غنا شیرین روانه گردانید. ایشان چون به حوالی قلعه رسیدند دو روز حارب کردند. آخر قلعه را سپردند و اموال قلعه را که صد و چهل و پنج اسب و هشتاد سگ تازی و شش باز بود صاحبی کردند و امرا متوجه اردوی حرم شدند.

۱- از این جمع نام مرادبیکه در نسخه نو نیامده ۲- مثل . ص ۶۸۵، مج - نسخ: شاه محمود

\* تا ستاره بعد فقط در نسخه پا

و چون قریب به دوماه بود که لشکر درالنجق مقام کرده بود و محاربه بسیار واقع شده بود، قضا را یك شب قریب به شانزده مرد جلد بر کوه بالا رفتند. سحرگاه اهل قلعه خبردار شدند و بعضی را به جبر به قلعه بردند و همه را از کوه به زیر انداختند و هلاک شدند. چون در آن افتاده شدند و چاره بجز عجز و بیچارگی نداشتند، پس حرم میرزا اسکندر بیرون فرستادند جمعی را و عرضه داشت به پایه سریر اعلی نوشتند که سایه همایون آن حضرت خاقان سنگین است و ما جمعی از زنان و اطفال و عجزه در این قلعه ایم. اگر چنانچه از آن جانب از خاصگیان و ایلچیان مهرداد اعلی، خلعت سلطنتها، که به رأی عقل و تدبیر [؟] باشد قلعه ما را مشرف کند ما با وی عهد کنیم که چون به بارگاه ما در آید، قلعه بسپاریم و سکه و خطبه به نام آن حضرت کنیم مزید عنایت باشد.

بندگی حضرت خلافت پناهی و مهرداد اعلی با امر مشورت کردند. بدان مقرر شد که چون فتح قلعه قبلان به رای و دانش امیر جلال الدین چقماق شامی شد، این صلح نیز به یمن مقدم حرم آن جناب شود. خاتون عظمی عاقله فاطمه خاتون\*\* که به حلیه عقل و دانش و کفایت مشهور بود با عادل ایلچی به قلعه النجق فرستادند. ایشان بالا رفتند. حرم میرزا اسکندر ایشان را استقبال کرد و با امرای خود ایشان را فرود آوردند و طوی سنگین کردند و قصه خود عرضه داشتند و بعد از آن خلعت خاص به حرم میرزا اسکندر و امرای پوشانیدند و حرم میرزا اسکندر عهد و موافق کرد و ایشان را خلعت پوشانیده پیشکش از قلعه بیرون فرستادند و به اردوی همایون پیوستند و شرح حال به ملک حسین و امیر محمد میرم و امیر یوسف خواجه و به عسا کر منصور نمودند و به قرا باغ نزول کردند.\*

در بیستم ربیع الثانی، در غایت عظمت و کاهرانی در موضع بره کش<sup>۲</sup> قشلاق

۱- عبارت ناقص و مغشوش است ۲- ظاهراً کلمه یا کلماتی افتاده ۳- مط ص ۶۸۶، پر م-

نمودند و امرای قراقوینلو و لشکر جغتای را همراه جهان شاه پادشاه به قلعه ازنتو فرستادند. زیرا که حرم میرزا اسکندر در آن جا بود و شاه علی بیگ بیرامی و سیدی - محمود بیگ قلعه و خانه کوچ را تسلیم نمودند و شاه رخ پادشاه خواهر شاه علی بیگ - بیرامی را به جهان شاه پادشاه عنایت نمود و سایر زنان میرزا اسکندر را چون نه بر وجه شرع بودند به امر شفقت فرمود. <sup>۱</sup> [زیرا که اسکندر بی نکاح نگاه داشته بود.]<sup>۲</sup> و در این اوان، امیر خلیل الله والی شروان و امیر علی ایناق حاکم شکی و امیر بایزید بسطام والی مغان رخصت حاصل کرده به دیار خود رفتند و شاه رخ پادشاه شیخ نورالدین محمد کازرونی<sup>۳</sup> را که در آن اوان مال هر موز را به قرا باغ آورده بود پیش سلطان مراد پادشاه روم فرستاد و پیغام داد که اسکندر تر کمان مانند دزدان ناگهان به حدود مملکت ما می آید و اموال می برد و هر گاه که جنود ظفر شعار متوجه آن نابکار می شوند طاقت مقاومت نیاورده روی به گریزه می آورد. اگر بدان حدود آید او را گرفته به درگاه معلی ارسال نمایند.

و در آن اوان، اسکندر<sup>۴</sup> حاکم گرجستان پسر خود دمدر<sup>۵</sup> نام را به درگاه فلک احتشام روانه داشته شاه رخ پادشاه حمزه محمد فضل الله<sup>۶</sup> را به گرجستان فرستاد تا اسیران مسلمان را بیاورد. بعد از آمدن اسیران، دمدر به اعزاز و اکرام تمام روانه بلاد خود گردید\* و چون امیر خلیل الله متوجه شروان شد، خبر آمد که برادران کیقباد و فرخ زاد و ابواسحق و هاشم با امیر علی ایناق حاکم شکی داعیه آن دارند که امیر خلیل الله را از شروان بیرون کنند. بنا بر آن، آن حضرت امیر بایزید خنلانی و امیر چقماق شامی و امیر علی برندق را با سپاه فراوان به مدد پادشاه شروان

۱- چون شاه رخ سنی مدعی متدین نهائی بود عقد زنان متعدد میرزا اسکندر را که لابد جنبه متعه داشته شرعی تلقی نمی کرده است. ۲- نو فقط

۳- پا: گازیانی (رك. مط. ص ۶۸۷، میج حوادث سال ۸۳۸)

۴- تصحیح قیاسی Alexander. نسخ: ایل اسکندر ۵- ضا - نو: دمندر - پا: مندره و ظاهر

۶- مط. - میج - پا: محمد فضل الله

\* تا ستاره بعد فقط در نسخه با

فرستاد . برادران خلیل الله در قلعه قراسو متحصن شدند و عسا کر جرار قلعه را دایره وارد در میان گرفتند. ایشان برادر خود فرخ زاد را بیرون فرستاده استعدا نمودند که امر از بالای قلعه برخیزند که بیرون آئیم و صلح کنیم. بنا بر آن، امر کوچ کرده و امیر علی ایناق با پنج هزار سوار به ایشان پیوستند و امر نیز مراجعت نموده در برابر ایشان فرود آمدند و امیر علی ایناق پیغام داد که شیخ ابراهیم مملکت را در حیات خود به پسران داده و امیر خلیل ایشان را اخراج کرده اگر مملکت را به برادران باز می دهد صلح و دوستی است و اگر خلاف کنند همان محاربه در میان خواهد بود .

امرا این خبر را به پایه سریر اعلی فرستادند . آن حضرت امیر یاد گار شاه ارلات را به امداد امر ارسال نمود . در آن اثنا ، علی ایناق شبیخون بر سر امر آورده جنگی صعب به وقوع پیوست و امیر منصور که از امرای معتبر امیر خلیل الله بود کشته گردید و در آن اثنا ، امیر یاد گار شاه ارلات به همد رسید و امیر علی ایناق و برادر امیر خلیل الله با صد هزار حسرت و آه به جانب بیسه فرار نمودند و امرای عظام مراجعت کرده به اردوی اعظم پیوستند.\*

بعد از آن، پادشاه جهان از قرا باغ اران به صوب اوچان نهضت نمود و در آن مقام فرح انجام زمام حکومت تمام آذربایجان را به قبضه اقتدار جهان شاه بن قرا یوسف تر کمان نهاد. وی جشنهای خسروانه ترتیب داده پیشکشهای پادشاهانه کشید و شاه جمجاه روانه دارالسلطنه هرات شد.

[جهان شاه پادشاه فرزند خود حسن علی را در خدمت آن حضرت گذاشت و گفت من به نفس خود می خواستم که دائم در رکاب همایون باشم. اما چون آن حضرت ایالت آذربایجان را به این کمینه رجوع نموده بنده زاده ملازم آن درگاه باشد. و در آن اثنا، به عرض رسانیدند که جمعی تر کمانان در قلعه گاورداند و بازرگانان را به قتل می آورند. بنا بر آن ، آن حضرت در حوالی قلعه نزول اجلال

نمود. اهل قلعه بی جنگ و جدال قلعه را تسلیم نمودند و آن حضرت ایالت گاورود را به بابا حاجی عنایت نمود.<sup>۱</sup>

### قضایائی که در سنه اربعین و ثمانمائه واقع شده

هم در این سال، حاکم هرموز پادشاه سیف‌الدین که سواحل دریای عمان و جزایر عرب و نواحی هندوستان را در تصرف داشت، از برادر خود توران‌شاه<sup>۲</sup> شکست یافته بد درگاه شاهرخ پادشاه آمد. آن حضرت در مقام تربیت او در آمده امثال و احکام به حکام عراق و فارس و کرمان ارسال نمود که متوجه هرموز شوند و آن بلده را از دست توران‌شاه انتزاع کنند و تسلیم پادشاه سیف‌الدین نمایند.

بنابراین، امراء عظام به طرف هرموز متوجه شدند. توران‌شاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت و سلاسل بلا را در جزیره جرون محیط دید از این واقعه متحیر گردیده به حسن تدبیر کشتی حیات خود را از غرقاب بلا به ساحل نجات رسانیده رسولان کاردان با اموال فراوان به درگاه اعلی فرستاده به عرض رسانید که پدران بنده همیشه فرمان بردار و خراج گزار آن درگاه بودند و برادرم سیف‌الدین نسبت به پدر بزرگوارم غدر ورزید<sup>۳</sup> و دست تصرف او را از این بلاد کوتاه گردانید و قاعده ظلم و بیداد که شیوه سلاطین بدنهادست پیش گرفت و از اطراف بلاد فریاد دردناک بر آمد و بیم آن بود که ولایت موروثی را از تصرف ما بیرون کند. اشراف قبائل عرب امداد نموده او را از این بلاد اخراج کردند. بنابراین آن شاهرخ پادشاه حکومت قلعه طرزک را به شاه سیف‌الدین داد و باقی ولایت را به توران‌شاه مقرر گردانید.

۱- فقط در نسخه با

۲- مط. ص ۶۹۴: به واسطه مخالفت ملک فخرالدین نوران‌شاه که برادر کبیر او و رعیت ولایت میل جانب او نمود.

۳- ضا. ص ۶۹۵: سیف‌الدین پدر خود ملک قطب‌الدین را از حکومت خلع کرده در جزیره کشر برخت محبوس داشته بود.

### گفتار در آمدن میرزا اسکندر از جانب روم

چون میان سلطان مراد پادشاه روم و قرايوسف تر کمان محبت تمام بود، میرزا اسکندر چون بدان دیار رسید، از غایت غرور و نادانی کس به سلطان روم نفرستاد و به تخریب بلاد و تعدیب عباد مشغول گردید. بنابراین، سلطان مراد نیز از روی خشم و کین سپاه سنگین به دفع وی ارسال نمود. میرزا اسکندر چون از توجه آن سپاه جوشن و آگاهی یافت هم به جانب آذربایجان شتافت زیرا که شاهرخ- پادشاه مراجعت نموده بود. از حوالی تبجلی یورتی و ساروچیچاک گذشته به ملاطیه آمده بود و باسوابق محبت که با قلیچ اصلان بیک آق قوینلو داشت<sup>۱</sup> او را طلب نمود. قلیچ اصلان به اتفاق برادران به میرزا اسکندر ملحق شدند و از آب فرات گذشته در برابر خرپرت\*\* نزول فرمودند.

حاکم خرپرت پهلوان سیدی علی بسیاری از لشکر میرزا اسکندر را به قتل آورده سرهای ایشان را به نزد علی بیک ولد قرا عثمان تر کمان فرستاد و میرزا اسکندر چون از خرپرت کوچ کرد به جانب کیغی رفته آن دیار را خراب نمود و ارزنجان و ترجان را تاخته رایت استیلا برافراخت و سپاه آن مرز و بوم را جمع آورده به حوالی ارزن الروم آمد و قلعه را تصرف نمود و به عظمت و شوکت تمام از راه اونوک<sup>۲</sup> و قاقزمان به چخور سعد و سرمه لو<sup>۳</sup> رفته قشلاق نمود. برادرش جهان شاه پادشاه در قزل آغاج قشلاق گرفت.

### گفتار در قضایائی که در بلاد روم واقع شده

وهم در این سال، سلطان مراد پادشاه روم علم عزیمت به طرف ولایت قرامان

۱- پیر حسن بیک برادر قلیچ اصلان آق قوینلو در زندان قرا قوینلو بود و اسکندر او را رها کرد تا از کمک قلیچ اصلان که داعیه امارت آق قوینلو داشت استفاده کند ۲- بک (خطی): اونوک - (چاپی): اونیک ۳- پا: جوخور سیرملو.



برافراخت و ابراهیم بیک قرامان اوغلی، بافوجی از بهادران میدان دلاوری پای ثبات و قرار فشرده دست جلادت از آستین شجاعت بر آورده کوششهای مردانه نموده آخر شکست یافته راه فرار در پیش گرفت. سلطان مراد بر آق شهر و بیگ شهر مستولی گردید. ابراهیم بیک قرامان اوغلی ترك فضولی کرده رسولان به درگاه سلطان روم فرستاده از صلح سخن راند. بنا بر آن، سلطان به دیار خود معاودت نمود و حصار بروج را که در تصرف کفار بود مسخر نمود. \*\*

### گفتار در قضایائی که بعد از فوت قراعثمان در دیار بکر واقع شده

در آن اوان که قراعثمان در ارز روم به قتل آمد، فرزندش سلطان حمزه در حوالی ماردین بود، خواست که خود را به جنگ رساند. چون به حوالی آمد رسید، خبر قتل قراعثمان را شنید. آن بلده را محافظت نمود. کوتوال قلعه ارقین تاتار آقا، ساتلمش نامی را نزد جهانگیر میرزا ولد علی بیک فرستاده معروض گردانید که چون پادشاهی آق قویونلو تعلق به پدرت علی بیک دارد، هر چه زودتر توجه نماید که غاشیه فرمانبرداریت را بردوش گرفته قلعه را تسلیم نمائیم. بنا بر آن، میرزا جهانگیر خود را به حصار رسانید و آن قلعه را متصرف شد. در آن اثنا، محمود بیک و محمد بیک فرزندان قراعثمان و زنش سلجوق خاتون و ابراهیم ادریس امیر دیوان بافوجی از بهادران از علی بیک رو گردان شده به سلطان حمزه پیوستند و سلطان حمزه شاه علی بیک پر ناک را در شهر گذاشته با سپاه سنگین متوجه ماردین گردید. شهریان رسولان سخن دان نزد علی بیک روان کرده وی را به جانب آمد طلب نمودند. علی بیک با سیصد سوار جراز به جانب آمد ایلغار نموده خود را به شهر انداخت. شاه علی بیک

۱- در نسخه پاریس همه جا به عوض کلمه «آمد» نوشته شده «آن دیار» و ظاهراً کاتب معنی کلمه آمد را نمی دانست.

۲- ملحق نوشته قاضی ابوبکر، چون حمزه پس از تصرف آمد، قصد تسخیر ارقین داشت و قبل از آن محمود بیک و محمود بیک در صدد فتح آن شهر بر آمده بودند، لذا «داروغگان ارقین» احمد چغزای و تاتار آقا، به اتفاق اهل ارقین، جلال ساتلمش را ...

راه‌گیریز پیش گرفت. علی‌بیک حکومت آمد را به فرزندش جهانگیر میرزا ارزانی داشته خود به طرف الوس معاودت نمود و فرزند دیگرش حسین‌بیک را به مصر از برای تمهید قواعد محبت روانه ساخت و سلطان اشرف<sup>۱</sup> بنا بر آنکه از قرا عثمان آزرده بود، حسین‌بیک را مقید گردانیده فوجی از سپاه را به تاخت دیاربکر ارسال نمود. ایشان قراجه طاق را به جاروب نهب و تاراج پساک ساختند. جهانگیر میرزا از آمد عازم قتال وجدال گردید. هر چند مردمان نیک‌خواه گفتند که بی‌یراق بر سر دشمن رفتن صلاح نیست و لشکر مصر پر زورند.

## شعر

دلیری مکن با دلیر افکنان	بترس، ارچه شیری، ز شیر افکنان
که آهنگرانند آهن‌گداز	به سر پنجه آهینت مناز
مباش ایمن از حمله کرگدن	ملاف ارچه پیلی به زور بدن

لیکن به حکم « اذاجاء القضا عمی البصر » پرده غرور دیده او را پوشانیده بود سخن ناصحان را قبول نکرد و متهورانه در برابر مصریان صف آرائی کرده با فوجی از بهادران بر قلب مخالفان حمله کرد و ایشان را متفرق ساخت و اموالی که ایشان در قراجه طاق گرفته بودند بازستاند و از کمال عقل و دانش به خواب غفلت رفت. مصریان فرصت را غنیمت شمرده به یک بار حمله کردند و ایشان از بیم جان از خواب غفلت جسته سوار شدند و حربی عظیم به وقوع انجامید و مصریان چهار نو بت میرزا جهانگیر را از اسب انداختند و دلاوران آق‌قوینلو او را سوار ساختند و آخر الامر شکست بر لشکر آق‌قوینلو رسید و میرزا جهانگیر با بعضی از امرا مثل عثمان‌بیک بیکتاش و لله حسن و قرامحمد<sup>۲</sup> دستگیر شدند. امرای مصر ایشان را روانه درگاه سلطان اشرف<sup>۳</sup> گردانیدند.

۱- نسخ؛ فرج.

۲- در دیاربکر به این اسامی به صورت؛ لاله حسن و علی‌قلی قرا آمده است. پاء قرامحمد

۳- نسخ؛ اشرف فرج

چون این خبر محنت اثر به علی بیک رسید. پریشان و بدحال گردید و هم در آن اثنا خبر آمد که میرزا اسکندر از روم معاودت نموده در موضع تجلی یورتی<sup>۱</sup> منزل فرمود. علی بیک به اجتماع شاه زادگان قاصدان به اطراف دیار بکر فرستاد و خود درخرپرت نزول نمود. یعقوب بیک و پیلتن بیک و شیخ حسن بیک و محمود بیک و محمد بیک متواتر و متعاقب به لشکر علی بیک پیوستند.

### بیت

رسیدند از هر طرف سروری به هر یک مالزم شده لشکری  
و هجموع امیرزادگان اتفاق نمودند که با میرزا اسکندر مقابله نمایند. اما جعفر بیک<sup>۲</sup>  
آغاز مخالفت نموده کماخ و قراحصار را تاخت کرد. بنا بر آن، تر کمانان  
آق قوینلو متوجه ارزنجان گشتند و چون این خبر به سمع میرزا اسکندر رسید متوجه  
ملاطیه شد چنان که مذکور گردید.

گشتار در قضایائی که در عهد احمدی و او برین و ثمانیّه واقع شده  
و قتل میرزا اسکندر تر کمان و بعضی از حوادث زمان و انقلاب دوران  
در ولایت آذربایجان

در اوایل بهار و استوای لیل و نهار، میرزا اسکندر تر کمان با امرای عظام از  
قشلاق چخور سعد و سورملو، بیرون آمده روانه دارالسلطنه تبریز شد و برادرش  
جهان شاه پادشاه نیز از قشلاق قزل آغاج بیرون آمده در دارالارشاد اردبیل فرود  
آمد و از راه سراب به اتفاق امیر بایزید بسطام و بعضی از امرای شروان با عظمت و  
شوکت بی کران علم عزیمت به جانب تبریز برافراخت و در حوالی مرند آن شهریار  
سعادت مند نزول نمود و میرزا اسکندر نیز از تبریز به داعیه ستیز و آویز بیرون

۱- بک (چاپی) - نو : تجاوز بورنی و در منشآت - رسیدن بیک نیز در بورنی آمده

۲- پسر یعقوب پسر قرا عثمان که از جانب پدر حکومت ارزنجان داشت .

آمده در هفت چشمه صوفیان فرود آمد. در آن اثنا، پیری قرامانی<sup>۱</sup> دفتر حقوق تربیت میرزا اسکندر را در طاق نسیان گذاشته به جهان شاه پادشاه پیوسته اردوی میرزا اسکندر را ویران کرده خدمتش از بیم جان از راه جوشین به قلعه النجق رفت زیرا که فرزندان و زنان و خزانه او در آن جا بود.

جهان شاه پادشاه آن قلعه را مرکزوار در میان گرفت و باقی کوتوالان قلاع آذربایجان مفتاح حصار را تسلیم کردند و بعد از چند ماه فرزندش شاه قباد که از دختر یخشی که زن پدرش بود متولد شده بود\*\* با زن پدر خود لیلی نام که میان ایشان شیوه موافقه نیز بوده به وساطت مادرش به قصد قتل پدر اتفاق نمود و چون اسکندر طمع به زن پدر کرد، او را از زن پدر فرزندی آمد که او هم قصد پدر کرد. پس شبی از شبها آن زن شمشیر و خنجر اسکندر را پنهان کرد و به جمعی از امرا، قریب به چهل نفر که با شاه قباد اتفاق داشتند، اعلام کردند که هنگام فرصت است و شاه قباد با آن چهل نفر که از دست تظاول اسکندر<sup>۲</sup> به جان آمده بودند و از قصد دماء و فروج او تنفر داشتند به خوابگاه اسکندر شتافتند و او را به قتل آوردند.

#### شعر

آن که به خون جگرش پرورید	رحم نکرد و جگرش بر درید
آنکه بد آرام دل و جان وی	رحم نکردش به دل و جان وی <sup>۳</sup>
حاصل عمرش همه بر باد رفت	غم زده شد آخر و ناشاد رفت
چرخ بسی داد از این سر به باد	ای خنک آن کس که ز مادر نژاد

جمعی از امرا مثل شاهسوار بیرامی و حسین بیک آقاجری نیز با شاه قباد اتفاق نمودند و او را به امارت قبول کردند و با او عهد و پیمان بستند و شاه قباد خزانه را متصرف شد و به بعضی از لشکر از آن قسمت نمود و صورت حال را به عم خود جهان شاه-

۱- پاه پیرمحمد - نو، پری  
 ۲- مقصود دراز دستی اوست به نوامیس امرا و سرداران و اطرافیان خود  
 ۳- اشعار تنها در نسخه پا ضبط است و به همین جهت تصحیح مصرع چهارم میسر نشد.

میرزا عرض نمود و جهان‌شاه پادشاه چون بر آن خبر و ثوق و اعتماد نداشت فرمود که اگر راست می‌گوید هلاور<sup>۱</sup> را که نوکر معتمدعلیه برادرم بود به قتل آورده سرش را به پایه سریر سلطنت مصیر فرستد و چون فرمان عم بزرگوار بر این گونه صادر شد، قباد هلاور را به قتل آورده سرش را بریده به درگاه جهان‌شاه پادشاه فرستاد و شاه قباد نیز بنا بر مواعده و معاهده تزوج مادر که با جهان‌شاه داشت از قلعه فرود آمد و شرط نمود که از خزانه نصفی به شاه قباد ارزانی دارد<sup>۲</sup> و قلعه اوتیک<sup>۳</sup> و ولایت پاسین<sup>۴</sup> را نیز به ایشان تسلیم کند. جهان‌شاه پادشاه قلعه را با پاسین به سیورغال شاه قباد مقرر نمود و امام‌ادرش را به سیولان بیک<sup>۵</sup> آقاچری بخشید و این اخبار به شامیان در وقتی که در ارزنجان بودند، ضمیمه خبر وفات ملک‌اشرف گشت.

### قضایائی که در دیار بکر واقع شده و محاربه نمودن اصفهان میرزا

#### ولد قرا یوسف ترکمان با سلطان حمزه ولد قرا عثمان

در این سال، علی بیک به آمد معاودت نموده سلطان حمزه از ماردین به خدمتش رسید و فی‌ما بین مراسم تعظیم و نیاز و نثار به وقوع پیوست و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشتند و علی بیک حکومت تمامت آق‌قویونلو را به وی تفویض نمود. هر چند امرا در نقض آن تفویض کوشیدند و گفتند:

#### بیت

کسی را که شه بود روزی پدر زسودای تاجش تهی نیست سر  
فایده‌ای بر آن مترتب نشد و [چون مخالفت سلطان حمزه و علی بیک به اصفهان-

۱- بک، هلاور.

۲- یا - خزانه بعضی از شاه قباد باشد.

۳- اوتیک در هشت و رسجی ارزروم بر فلات کوهی در حوالی یکی از سرچشمه‌های ارس.

۴- ناحیه‌ای از ارزروم و همان جا که یاقون در معجم‌البلدان به صورت «باسن» ضبط کرده

۵- بک: سولان بیک.

میرزا ولد قرايوسف تر کمان که والی بغداد بود رسید<sup>۱</sup> لشکر فراوان جمع آورده علم عزیمت به دیاربکر برافراخت. سلطان حمزه از توجه اعدا مطلع گردید. جنود خود را جمع آورده به استقبال شتافت و چون میرزا اصفهان با سپاه جرار به سنجار رسید، داعیه نمود که بر سر سلطان حمزه ایلغار نماید. آخر فسخ آن عزیمت کرده در مهمات بازاری قشلاق کرد.

در آن اثناء، حاکم جزیره ابدال بیک<sup>۲</sup> و ملک خلف حاکم حصن کیف به سلطان حمزه پیوستند. قرب دوماه آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشستند و چون آذوقه اصفهان میرزا تمام شد، عیسی بیک و حمزه خازن<sup>۳</sup> را با چهار هزار سوار برای [غارت]<sup>۴</sup> غله به جانب ماردین فرستاد. سلطان حمزه فرصت را غنیمت شمرده به طرف میرزا اصفهان ایلغار نموده در برابر وی صف آرایی گردید.

## شعر

افغان و غریو کوس برخاست  
شد قلب و جناح هر دو صف راست  
کوس از غم سروران لشکر  
می زد به دریغ دست بر سر  
پس آن دو لشکر چون بحر اخضر در تموج آمده در هم مخلوط شدند و چندان  
غبار انگیخته شد که پرده ها در میان اشخاص و ابصار حایل گردید

## شعر

از خون یلان و گرد لشکر  
گم گشته زمین و چرخ اخضر  
از میسره سلطان حمزه، مهرداد حمزه حاجی او و چلبی موصولو و محمد بیک بکتاش  
از روی پر خاش بر میمنه اصفهان میرزا حمله کرده از جای کردند و از جانب میرزا -  
اصفهان تنگری ورمیش و حاجی مبارک میسره سلطان حمزه را شکسته و بوداق بیک

۱- پاه چون رفع مخالفت سلطان حمزه با علی بیک شد، اصفهان میرزا ولد قرايوسف ترکمان که والی بغداد بود خبردار شده  
۲- بک - پاه، عبدال بیک - نو، عبدال بیک  
۳- در تاریخ  
دیاربکر به جایی «خان» و جایی «خازن» آمده و طاهر آ این دو می اصح است.  
۴- نو، برآه  
قرب- پاه برای قرب. تصحیح قیاسی.

پرنالک باجمعی بهادران بی‌پاک پیش رفته جنگی عظیم کردند که در زمان ماضی کسی نشان نداد. بعد از کشتش و کوشش فراوان، میرزا اصفهان [فرزندان را انداخته هم عنان یأس و حرمان، بادیده های سیلاب روان روانه بغداد گردید] و اموال فراوان به دست سلطان حمزه افتاده به جانب آمد توجه نمود و سپاه میرزا اصفهان که به ماردین رفته بودند، بعد از خرابی بصره به‌وی ملحق گشتند و سلطان حمزه بالشکر بسیار قلعه آمد را مرکزوار در میان گرفت. بعد از هفتاد روز، ترسا و نصاری آن قلعه، قلعه را به وی سپردند.

پس حسن پادشاه ولد علی بیگ قلعه را گذاشته نزد پدر رفت و سلطان حمزه چون بر آمد مستولی گردید، قاضی احمد و حاجی یوسف که پیشوای شهر بودند هر دو را به قتل آورد و اکثر رعایا را غارت کرده نصاری را به هیچ وجه متعرض نشد و علی بیگ پسر خود حسن پادشاه<sup>۱</sup> و جهانگیر میرزا را به خدمت سلطان مصر فرستاد و استمداد نمود. ایشان به فلاکت تمام چنان که فرایش از گیاه و بالش از خشت می‌ساختند به شرف ملاقات سلطان اشرف<sup>۲</sup> رسیدند.

سلطان تنگری و همیشه امیر لشکر و قرقمز<sup>۳</sup> امیر مصر و نایب شام و حلب را با پنجاه هزار سوار همراه ایشان روانه دیار بکر گردانید که سلطان حمزه را از آن دیار اخراج نماید و علی بیگ را به سلطنت دیار بکر نشانند و از آن جا بنا به وعده ای که بامیرزا اسکندر بن قرا یوسف در میان داشتند به پای قلعه النجق رفته میرزا اسکندر را که جهان‌شاه پادشاه احاطه کرده بود برهانند.

چون ایشان به شوکت تمام توجه نمودند، سلطان حمزه از روی اضطرار راء فرار پیش گرفت. لشکر شام بر حسب اشارت سلطان خواستند که به دفع جهان

۱- جمله ناقص است. دیار بکر، زن و فرزندان در دست دشمن گذاشته روی فرار در جانب بغداد نهاد. ۲- پاک؛ حسین بیگ - نسخه چاپی دیار بکر به در این جا افسادگی دارد. ظاهراً حسن بیگ (حسن پادشاه) نیز همراه آنها بوده ص ۱۴۰ ج ۱ ۳- نسخ: فرج اشرف ۴- پاک: قورخماس - قورقمز در آن تاریخ امیر سلاح بود (خطوط مقریزی ص ۱۸۷۵)

شاه پادشاه توجه نمایند ناگاه خبر از جانب مصر رسید که سلطان اشرف به شرفات جنان و غرقات روضه رضوان انتقال نموده لشکر مصر از این خبر پریشان و خائف و هراسان شده به دیار خود معاودت نمودند و جهانگیر میرزا و حسن پادشاه در ارزنجان متمکن شدند.<sup>۱</sup>

چون سلطان حمزه خبر معاودت لشکر مصر را شنید، باسپاه فراوان متوجه ارزنجان شد. و پیرمحمد پورناک<sup>۲</sup> را به قراولی فرستاد و حسن پادشاه ایشان را شکست داده چند نفر را به قتل آورد و سلطان حمزه قلعه را مرکز وار در میان گرفت. در این اثنا، حسن پادشاه بافوجی از بهادران نصرت یزک به اردوی سلطان حمزه تاخته همه را تار و مار ساخت و خزانه اش را به دست آورده بنا بر آن سلطان حمزه از ظاهر ارزنجان کوچ کرده روانه دیار خود گردید.<sup>۳</sup>

### وقایع متنوعه

در این سال، سلطان مراد پادشاه روم از آب طونه عبور کرده به بلاد انکروس آمده شش پاره قلعه [اردل]<sup>۴</sup> را تصرف نمود [و در ادرنه مسجد جمعه بنا نهاد].<sup>۵</sup> در این سال، در بلده تبریز طاعون واقع شد. بنا بر این جهان شاه تر کمان در بردع قشلاق نمود.\*

چون سلطان یوسف بر سریر ایالت مصر عزیز وار متمکن شد، اهالی و رعایا از اطراف به تهنیت بیامدند. همه را نوازش کرده خلعت پوشانید و حکام به اطراف مصر و شام فرستاد و کار مملکت بر او راست شد و قریب به چهار ماه بر آمد که در آن

۱- بك، هر سه برادر جهانگیر میرزا و حسین بیك و صاحب قران (= حسن بیك) به تسلیمت سكان شهر... ۲- بك - نسخ: محمد پورناك ۳- بك: به جانب دیار پكر توجه نمود.

۴- تصحیح قیاسی. مراد در این سفر به ترانسیلوانی یا به قول تركها به اردل Erdei حمله برد - پا: شهر یار ارزنجان (؟) نو - شش پاره قلعه ۵- نو فقط

\* تاستاره بعد فقط در نسخه پا



دیار به عدل و انصاف سلوک می نمود. پس جمعی از نزدیکان او اغوا کردند و شیطنت نموده دل او را از سلطان چقماق بگردانیدند و گفتند به نحوی که سلطان چقماق استقلال دارد، زود باشد که از او صورت خلاف و نزاع ظاهر شود و مملکت از قبضه قدرت و تصرف تو بیرون آید.

بیت

پیش از آن کو بر تو یابد دسترس  
چاره کارش بساز آسوده شو  
تخت شاهی را دو سلطان کی سزاست  
خانه‌ای را کدخدائی بس بود  
خویشتن را از کرم فریاد رس  
در مکان سروری بغنوده شو  
طاق ایوان را دو خاقان کی سزاست  
هر علیلی را دوائی بس بود  
قصد کشتن وی نکند و او را محبوس دارد . بدین عهد محکم شدند . پس یکی از آن مفتیان بیامد و این سر با سلطان چقماق باز گفت . سلطان چقماق بر [دفع وی جازم] شده بعضی از امرای خود را در زیر جابه زره پوشانید و به بارگاه سلطان یوسف فرستاد و سلطان را مجال نداده مقیدش ساخت و بر سریر او نشسته امرا و سادات و قضات مصر را جمع کرده صورت غدیر بر همگان روشن گردانید و گفت بروصیت پدرش کار بند می شوم و چون باوی سو گند خورده ام وی را قصد نمی کنم ولیکن محبوسش می دارم . امرا او را دعا کردند و از جهت سلطان چقماق از خزانه شمشیری به رسم مصریان بیرون آوردند و آن شمشیر ملک ظاهر بود و اسم ملک ظاهر بر آن کنده بودند . پس سلطان چقماق بر سریر سلطنت یوسفی قرار گرفته امرا و رعایا و اهالی مملکت مصر و شام را نوازشات کرده یوسف را محبوس کرد و دست به عدل و داد گشاده امرا و وزرا و اهالی از غدیر یوسف آگاه گردیدند و سلطنت مصر بر او مسلم شد .

چون دو هفته از حبس یوسف بگذشت، جمعی از غلامان او را از بند خلاصی

داده در مصر پنهان شد و ملک ظاهر شنیده طلب کاران را به جست و جوی او مقرر نمود. وی را نیافتند. باز جمعی را به تهدید و تفحص فرستاده او را پیدا نموده در نزد ملک ظاهر مقید ساخته به اسکندریه فرستادند و هزار فلوری به جهت اخراجات او معین کردند.

### ذکر آمدن قرقتمش به مصر و مخالفت نمودن او با ملک ظاهر و حبس او

امیر قرقتمش امیر بزرگ سلطان اشرف بود و تمام شام را در قبضه تصرف داشت. چون خبر گرفتن سلطان یوسف و سلطنت ملک ظاهر را معلوم کرد بالشکر بی کران عزیمت مصر کرد و او از جمله امرای بهادر بود و ناموس بسیار کرده چندین مرتبه که < ۱ > با سلطان اشرف عصیان ورزیده بودند او رفت و مسخر کرد و هابیل قراعثمان<sup>۲</sup> را گرفت. در بیره و جزیره هرموس<sup>۳</sup> را او مسخر کرده بود و چون خبر او به ملک ظاهر رسید، پسر خود را ابو محمد با تمام امرا به استقبال او فرستاد و به اعزاز هر چه تمامتر به بارگاهش در آورد و در پهلوی خود وی را جای داده امرا و اهالی و قضات را جمع کرد و غدر سلطان یوسف را نزد امیر قرقتمش روشن کرد. پس ملک ظاهر امیر قرقتمش را گفت ای امیر سلطنت ترا زیبنده و پاینده<sup>۴</sup> است و تو در همه حال امیر بزرگی و سرآمد امرائی و من نیز بر همان امری که در زمان سلطان اشرف داشتم قانعم. سلطنت قبول کن. قرقتمش گفت که سلطنت ترا است و سلطان اشرف مملکت را به تو داده و تمام خلایق از تو راضی اند و خشنود و در حضور سادات و اهالی و قضات مصر، قرقتمش سوگند با ملک ظاهر خورده ملک ظاهر سیصد هزار فلوری و صد رأس اسب پیشکش قرقتمش نموده امرای او را خلعت پوشانیده قرقتمش به مقام خود باز رفت.

۱- کلمه یا کلماتی افتاده ۲- یعنی هابیل پسر قراعثمان

۳- با: قبرص - رجوع شود به اراضی خلافت شرقیه ص ۹۴.

۴- نسیم، پاینده - شاید هم؛ شاینده

امرا و خاصان او وقت شب جمع شده و اغوای او نمودند. قرقتمش در جواب گفت با وی سو گند خورده‌ام و عهد و بیعت نموده‌ام چگونه نقض کنم. در جواب گفتند که طلحه و زبیر که صحابگان کبار <sup>۱</sup> بودند <sup>۱</sup> بسا امیر المؤمنین <sup>۱</sup> «علی» صلوات الله علیه <sup>۱</sup> «نقض» بیعت کردند و به بصره رفتند. چه باشد اگر تو نیز نقض عهد کنی. چندان از این مقوله گفتند که او ملول گشت و با ایشان گفت.

بیت

هر که با عهد خود وفا نکند  
در حق خویش جز جفا نکند  
و چندان بگفتند که قرقتمش عهد بشکست و میان مخالفت بر بست و آن شب بگنشت.

بیت

چو خورشید تابنده آمد پدید  
پوشید قرقتمش ساز نبرد  
همه غرق آهن شده نیزه دار  
بر آمد زهر جانبی های و هوی  
بشد ظل شب صبح روشن دمید  
همه پهلو و آنان خود جمع کرد  
همه همچو شیران روز شکار  
سوی قلعه کردند از شهر روی  
قرقتمش با سه هزار سوار فولاد پوش بر مر کبان تازی سوار کجین<sup>۲</sup> براسب  
انداخته و نیزه خطی در دست گرفته در تحت قلعه مصر آمدند و دز برابر قلعه  
صف کشیدند و قریب دو هزار او باش مصر با ایشان موافقت نمودند و بر در قلعه  
آمدند. ملک ظاهر چون چنان دید بر بالای دروازه آمد و گفت: «ای قرقتمش  
بامن عهد کردی و سو گند خوردی و من سلطنت به طوع و رغبت به تو می گذاشتم.  
قبول نکردی و سو گند را وقتی<sup>۳</sup> نهادی.» و لشکر قرقتمش بجز تیر رسولی به  
قلعه نفرستادند و بجز از پیکان آبدار چاره نساختند. ملک ظاهر نظاره کرد.  
قریب پانصد غلام بیش در قلعه نبودند. مشورت کردند که بیرون رویم و بر سر

۱- تصحیح قیاسی. در نسخه نیست. ۲- کجین یا کجیم پوشش اسبان.

۳- یا: وقری

ایشان زنیم. اگر برویم دولت ما را باشد و اگر ایشان غالب آیند ما مملکت را بدو گذاریم. گفت که بیرون رفتن صواب نیست. ملک ظاهر نذر کرد که اگر به سلامت ماند مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد قدس و مسجد خلیل را عمارت کند و بفرمود که چند انبان پر از فلوری از خزینه بیرون آورده بر بالای بارو بر آوردند و یک انبان را سر باز کرده از عقب قلعه فرو ریختند. مردمانی که در در عقب قلعه بودند به <بر><sup>۱</sup> چیدن آن مشغول شدند و غریب برخواست و یک انبان دیگر ریختند. مردمانی که بر در قلعه بودند خبردار شدند به فلسوری <بر><sup>۱</sup> چیدن مشغول شدند. ملک ظاهر با پانصد غلام در قلعه بگشود و بیرون آمد و بر قرقتمش زد و مردمان او پراکنده شدند و قرقتمش به هزیمت رفت و مردم او راه گرینز پیش گرفتند و قرقتمش به بر کة الفیل رفته پنهان شد و مردم به طلب او روانه شدند و او در بر کة الفیل بود. جهت حمایت و استعانت به ابو محمد پسر ملک ظاهر که در آن مقام بود <پناه><sup>۱</sup> برد. او قرقتمش را نزد پدر آورد و ملک گفت که کلام حق ترا گرفت که سوگند خوردی و عهد به جای نیاوردی. وی را نیز بند کرده به جانب اسکندریه فرستاد و به مذهب مالک فتوی کردند که هر کس سوگند به دروغ خورد زیان کار <است><sup>۱</sup> و از اسلام ارتداد نموده باشد و واجب القتل باشد.

پس وی را در اسکندریه به قتل آوردند و تمام مصر و شام بی مانعی و مراحمی و مخالفتی بر ملک ظاهر قرار گرفت. چون سنه ثلاث و اربعین و ثمانمائه در آمد، ملک ظاهر جهت نذری که کرده بود <که><sup>۱</sup> مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد اقصی و مسجد خلیل را عمارت کند تهیه آن بساخت. ✽

## متوفیات

سلطان اشرف [ فرج بن سلطان برقوق ]<sup>۱</sup> در این سال علم عزیمت به جانب آخرت بر افراخت. پادشاهی عادل و نیکو سیرت بود. مدت سلطنتش چهل سال و مملکتش مصر و شام و حلب و درمکه و مدینه هم سکه به نام او بود و بعد از فوت او امرای مصر چقماق بیک امیر آخور را به سلطنت نشانیدند و ملک ظاهر نام نهادند\*\*

تنگری ورمیش حاکم حلب آغاز مخالفت کرده مردمان حلب وی را سنگ - باران کرده اکثر ملازمانش را به قتل آوردند و خدمتش راه فرار در پیش گرفت. احشام حلب با او اتفاق کردند. مرتبه دیگر فتنه و فساد کرد و در این اثنا، نایب شام اینال نیز آغاز مخالفت نمود. سلطان چقماق سپاه را با یراق به دفع او ارسال فرمود و ایشان اینال را [ به قتل آورده سرش را<sup>۲</sup> ] به مصر فرستادند و از آن جا روانه حلب شدند و در مقام عاصی سوی\*\* با تنگری ورمیش جنگی به ضرب کردند تا تنگری ورمیش کشته شد و آتش فتنه و فساد او فرو نشست.

۴ و هم در این سال، بابا حاجی بیک در همدان وفات یافت. شاه محمد ولد قرایوسف بردست او کشته گردید و صدرالدین درجزینی که چند سال با سلاطین مخالفت کرده بود بفرمان وی مقتول شد و کوشک سفید همدان که به شهرستان مذکور است < و > در زمان سلجوقیان خراب گردیده بود<sup>۳</sup> آبادان ساخت و عمارت کرد و شاهرخ پادشاه < ۴ > آن وقت که در همدان بود به پسرش<sup>۵</sup> ابواسحق مقرر داشت.

۱- زائد و غلط است. نام وی الملك الاشرف ابوالنصر برسبای بود. فرج بن برقوق سلطان مصر و شام بود در زمان تیمور (۸۰۸-۸۰۱)

۲- پا؛ ایشان ایتال را به قلعه در آورده همگی را به قتل رسانیدند و سرهای ایشان را به مصر...

۳- شاید هم منظور این بوده؛ کوشک سفید همدان که به شهرستان مذکور است و از زمان سلجوقیان

۴- ظاهراً کلمه یا کلماتی افزاده و بدبختانه بامنحصر بودن نسخه تصحیح آن امکان نیافت.

۵- پسر این شخص حاجی حسین است نه ابواسحق. \* تاساره بعد فقط در نسخه پا

در این سال، جهانگیر میرزا و حسن پادشاه متوجه مصر شدند. سلطان ایشان را رعایت فرموده سه هزار اشرفی با خلعت‌های فاخر و کمر شمشیر طلا نیز شفقت فرمود و ایشان را به جانب دیار بکر فرستاد.<sup>۱</sup>

چون خبر به سلطان حمزه رسید، با سپاه بسیار قلعهٔ بیره چوک<sup>۲</sup> را مرکزوار در میان گرفت.

در این اثنا، حسن پادشاه به حوالی اردوی سلطان حمزه آمده شیخون زد و جمعی را به قتل آورده اموال بسیار به دربرد و سلطان حمزه از بالای قلعه کوچ کرده روانهٔ دیار خود گردید.<sup>۳</sup>

[هم در این سال، سلطان مراد ولایت سمین دره<sup>\*\*</sup> را فتح کرده به ادرنه معاودت نمود.

در این سال، جهان‌شاه پادشاه کردستان را تاخت کرد.]<sup>۴</sup>

### تضایاتی که در سنهٔ ثلاث و اربعین و ثمانهٔ واقع شده

قبل از این مذکور شد که حاکم مصر و شام، سلطان اشرف<sup>۵</sup> علم عزیمت به صوب آخرت برافراشت. بعد از او چقماق بیک که میر آخور بود قائم مقام گردید. چقماق بیک در وقت سلطنت سلطان اشرف، شبی در خواب دید که شاه پادشاه

۱- بك: رها را به جهانگیر میرزا ارزانی داشت و او را < به جنگ با > سلطان حمزه تحریر فرموده روانه گردانید ۲- بك: نسخ، بیره.

۳- حسن بیک پس از محکم کردن بیره چوک به رها به کمک جهانگیر رفت چه از همراهان او جمعی به حمزه پیوسته بودند. حمزه رها را محاصره کرد ولی کاری از پیش نبرد و به ماردین بازگشت و ندهای را به تصرف ارزنجان فرستاد و شهر را به تصرف در آورد (رک دیاربکره ص ۱۵۹-۱۵۵)

۴- یا فقط ۵- نسخ: اشرف فرج بن برقوق

میانش را گرفته وی را بر سریر سلطنت نشاند. چون از خواب بیدار شد، با خود قرار داد که هر گاه به مرتبه بلند شهریاری رسد، تحفه‌های خوب به درگاه شاهرخ پادشاه فرستد و چون پا بر مسند حکومت نهاد، بنا بر آن، ایلچی جیچک بوغا نام به درگاه خسرو عالمیان فرستاد و ایلچی در این سال به هرات رسید و به وسیلهٔ امرا شرف ملازمت دریافت و تبرکاتی که به رسم پیشکش آورده بود گذرانید. پادشاه مجلس عالی ترتیب فرمود چنانچه خوانها تمام طلا و کاسه‌ها نیز از طلا و اکثر مرصع بود هم چنین طبقهای بزرگی از زر و نقره از حد و حصر متجاوز بود. جیچک بوغا به عرض رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور طلب کرده است بدین تفصیل: تأویلات حجة اهل سنت<sup>۱</sup> شیخ ابومنصور مساتریدی و تفسیر کبیر علامهٔ رازی و شرح روضه در مذهب شافعی و شرح تلخیص جامع تألیف خواجه مسعود بخاری و شرح کشف مولانا علاءالدین پهلوان.<sup>۲</sup>

با آن که مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود آن حضرت فرمود که هر پنج کتاب را به خط خوب نوشته تسلیم ایلچی جیچک بوغا نمایند و جهت سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و بیلکات خسروانه تعیین نمودند و مبلغ پنجاه هزار دینار نقد به ایلچی انعام فرموده پنجاه نوکر او را اسب و جامه عنایت فرمود. و پوشیده نباشد که دینار عبارت از طلای احمر است.

چون به موجب فرمان ملک چقماق، ایلچی داعیه داشت که به جانب اصفهان و شیراز و یزد عبور نماید<sup>۳</sup>، آن حضرت کسان به آن ولایات فرستاده پیغام داده بود که در وقت آمدن ایلچی شهر را آیین بندند و از هر شهری مبلغ پنجاه هزار

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۲۴۳: تأویلات اهل السنه - حبیب السیر ج ۲ جز ۳ ص ۱۳۴، تأویلات حجة اهل سنت و جماعت. ۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۳۱۴.

۳ - مط. ص ۷۲۷: ایلچی در وقت اجازت عرضه داشت که سلطان چقماق بنده را فرموده که به موجب رخصت بندگان حضرت چهار شهر را دهنه احوال و اوضاع آن معلوم کرده باز نمایم: شیراز و اصفهان و یزد و کاشان.

دینار بدو رسانند<sup>۱</sup> و مولانا حسام‌الدین مبارک‌شاه پروانچی<sup>۲</sup> را همراه ایسلچی به جانب مصر روانه گردانید. اما در اثنای راه به عالم آخرت انتقال یافت و تبرکات مذکوره را پسرش به مصر رسانید و معزز و محترم به هرات مراجعت نمود.

### وقایع متنوعه

هم در این سال، سلطان مراد پادشاه روم با سپاه بسیار و گروه بی شمار به جانب بیلغراط<sup>\*\*</sup> روانه شد و حصار آن دیار را احاطه کرده بی آن که فتح کند مراجعت کرده متوجه حصار [نوه‌پری] گردید و قلعه آن جا را مسخر گردانید و امیرالامرای روم ایلی اسحق پاشا را<sup>۳</sup> به فتح بولی فرستاد.<sup>\*\*</sup>

هم در این سال، مولانا عبدالعزیز مشهور به مولانا زاده ابهری عازم حج گشته، در اثنای راه، در ماه رجب به عالم باقی رحلت نمود.  
و هم در این سال، جهان شاه پادشاه قلعه لوری<sup>۴</sup> (؟) را گرفته فتح نمود.

در این سال، میرزا جهانگیر ولد علی بیگ ولایت ارقنین<sup>۵</sup> را غارت کرد و لشکر عظیم از عقب وی رسیده محاربه سخت واقع گشت. آخر الامر لشکر جهانگیر-میرزا غالب آمد و سلطان حمزه نیز قلعه‌ها را احاطه کرد و حسن پادشاه از قلعه بیرون آمده با ملازمان سلطان حمزه که هزار نفر بودند جنگ صعب نمود. بنا بر-آن، سلطان حمزه مراجعت کرده در ارزنجان نزول نمود و شهربان شهر را به وی تسلیم نمودند و از آن جا روانه ماردین گردید.

۱- مط، حکم فرمود که در آن چهار شهر ترتیب تمام سرانجام نمایند و شهر را آیین بندند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن شهرها انعام فرمودند - حب، از چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار  
۲- مط - نسخ: حسام‌الدین بن مبارک شاه. ۳- نو: واسحق پاشا را  
۴- نو: نوبری ۵- نو: ارغنی.



در آن اثنا، حسن پادشاه با سیصد نفر به استقبال ایشان شتافته جنگهای مردانه کردند و مخالفان وی را از اسب انداخته سر برهنه سوار گشته يك نفر از ایشان را به قتل آورده مراجعت نمود. \* لشکر سلطان حمزه ولایت ماردین را غارت کرده به دیار خود معاودت نمودند.

### وقایع متنوعه

در این سال، از طرف استرآباد، قاصدی هم عنان باد رسیده عرضه داشت که از طرف دشت، لشکر اوزبک بر آن مملکت برگزیده و امیر یوسف حاجی جلیل به قتل آمده و شرح این سخن آن است که گاهی جمعی از لشکر اوزبک قزاق<sup>۱</sup> شده به ولایت مازندران می آمدند و هر جا دست انداز کرده باز می رفتند و حضرت شاه رخ پادشاه حکم کرده بود که هر سال چند امیر تومان به ولایت مازندران رفته از آن حدود با خبر باشند و قشلاق در آن مملکت کنند و چند مرتبه میرزا بایسنقر و بعد از آن میرزا علاءالدوله چند نوبت آن جا قشلاق کردند و در این سال، امیر حاجی یوسف جلیل<sup>۲</sup> و برادر او امیر شیخ حاجی و چند امیر تومان دیگر به ضبط آن سرحد مقرر شدند و امرای تومان هر يك لشکر خود را به آن ولایت می رسانیدند و صبح و شام به احتیاط می گذرانیدند. ناگاه سپاه اوزبک به نوعی بر سر امر را تاختند که لشکر را مجموع بکلی پریشان ساختند و امیر حاجی یوسف جلیل<sup>۲</sup> پای ثبات و قرار فشرده دست جلادت از آستین شجاعت بر آورد و حمله های بهادرانه و دست بردهای پردلانه نمود و چون مردم او بسیار کم بودند [سخت کوشی فایده

\* تا ستاره بعد فقط در نسخه یا

۱- ظاهراً این کلمه به معنای فرد یا افرادی است که به صورت جنگ و کربین در کوه و دشت به سر می برند و سرگردان صحرا و بیابان می باشند. این کلمه در بدایع الوقایع ج ۱ ص ۵۶۴ هم آمده و تادوران زندیه نیز به همین معنی مصطلح بوده است (مجموع التواریخ در تاریخ زندیه تألیف ابوالحسن گلستانه ص ۲۴۲ چاپ تهران ۱۳۲۰). ۲- با، خلیل.

نداد. [۱] و در اثناء داروگیر، تیری از کمان تقدیر بر <مقتل او><sup>۲</sup> آمده شهید شد. و در این سال، جهان شاه پادشاه از آذربایجان متوجه گرجستان گردیده در صحرای قارص سه روزه مسکن نموده شکی و تفلیس را تاخته با سی هزار اسیر از گرجستان بیرون آمده به طرف آذربایجان معاودت نمود. [۳]  
و در این سال، سید مرتضی محتسب<sup>۲</sup> به عرض شاهرخ پادشاه رسانید که این مخلص از شکستن خمهای شراب شاه زادگان عالی مقدار جوکی میرزا و علاءالدوله عاجزم. شاهرخ پادشاه سوار شده هر جا که شرابی یافت فرمود که بر خاک ریختند.

### متوفیات

هم در این سال، امیر علاءالدین علیکه کو کلتاش که عمرش از نود سال تجاوز کرده بود فرمان یافت\*\* وی امیر عادل و خیر اندیش بود و تخم کشت او در سال از صدهزار خروار در گذشته بود.

### شعر

در اربع و اربعین و هشتصد	شد حادثه عظیم هائل
مرحوم علاء دین علیکه	شد سوی بهشت میر کامل
در هجدهم جمادی الاول	بگذشت از این جهان عاجل
در جمعه از این سراچه خاک	در جنت خلد کرد منزل <sup>۴</sup>

سلطان حمزه بن قراعثمان بهادر نیز در این سال روانه عالم آخرت گردید [در آمد]<sup>۵</sup>. پادشاهی ظالم بود و کشیشان را تعظیم بسیار می نمود و در وقت ملاقات قیام می کرد ولی با علمای اسلام اصلا التفات و التیام نداشت. چنانچه بر در مسجد و مکتب مسلمانان گذر می کرد و ایشان را به تلاوت قرآن مجید مشغول می.

۱- مط - پا : کوششی سخت نمودند فایده نداد. ۲- مط. ۳- مط ص ۷۴۰: سید

مرتضی صحاف و قدوة الواعظین مولانا عبدالجلیل قاینی که به منصب عالی احتساب منسوب بودند . .

۴- پا فقط ۵- پا: [وار]

یافت بر زبان می‌راند که باز بنیاد کرده [علم و قرآنی که من بر انداخته‌ام و به آن اشتغال می‌نمایند] <sup>۱</sup>.

بعد از فوت او، بعضی از نوکرانش جهانگیر میرزا را به آمد طلب نمودند و بعضی شیخ حسن بیگ را طلب نمودند و جهانگیر میرزا پیشتر رفته شهر را متصرف شد. و علی بیگ بن قرا عثمان تر کمان نیز در این سال در حلب انتقال به عالم باقی نمود. فرزندان سه نفر: جهانگیر میرزا و حسن بیگ\*\* و حسین بیگ <sup>۲</sup> بودند.

### قضایائی که در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه واقع شده

در زمانی که سلطان حمزه وفات کرد، برادرش شیخ حسن بیگ از قبل او حاکم ارزنجان بود و بعضی از امرای آق‌قویونلو از جهانگیر میرزا اعراض کرده بدو پیوستند و جهانگیر میرزا از امرای پرنایک شاه علی بیگ را مقید ساخت و به قشلاق معاودت نمود و پیلتن بیگ بعد از این که معاودت با جهانگیر میرزا کرده بود نقض عهد کرده به شیخ حسن بیگ التحاق یافت و قصد کردند که کماخ را محاصره کنند از آن جهت که یعقوب بیگ کماخ را گذاشته به آمد به پیش جهانگیر میرزا آمده بود و در آن جا به جوارحق پوخته و او را نوکری بود جلال نام که داروغه کماخ بود. شیخ حسن بیگ را به خدعه در قلعه آورده حبس نمود و ارزنجان خالی ماند.

### ذکر قضایائی که در بلاد دیاربکر واقع شده

علی مماش در زمان سلطان حمزه تربیت یافت و چون از اراذل الناس بود با امرای آق‌قویونلو معاش نیکو نکرد و ایشان را مدت‌ها رنجانید و طبایع از او متنفر گشته چون پیش جهانگیر میرزا آمد همیشه خائف می‌بود. بنا بر آن اعراض کرده باز

۱- نو: [که علمی و قرآنی که من بر انداخته‌ام اشتغال نمایند].

۲- نو: جهانگیر میرزا و حسن پادشاه و ویس باب

به بیره چوك رجعت نمود و با برادرش ابراهیم اتفاق کرده بیره چوك را ضبط می نمودند. و فخرالدین که اول حاکم آن قلعه بود و قلعه را از قبضه اختیار او بیرون آورده بودند، از قبیل جهانگیر میرزا قلعه را بر علی مماش محاصره ساخت و علی مماش کس به بغداد فرستاده از محمود بیک بن عثمان بیک استدعا نمود که از بغداد متوجه بیره چوك شود تا قلعه را بدو تسلیم نماید. محمود بیک از بغداد آمده فخرالدین را منہزم ساخت و قلعه را بدو تسلیم نمود و چون از زنجان نیز خالی مانده بود و شیخ حسن بیک به خدعه مقید و گرفتار مانده [نوکران شیخ <حسن> پاشا را از زنجان فرستادند] و محمود بیک را دعوت نمودند و محمود بیک بیره چوك را به ابراهیم برادر علی مماش سپرد و خود به از زنجان آمد.

و در این ولا، جهانگیر میرزا به محاصره از زنجان لشکر کشیده چهل روز بر در حصار جنگ انداختند. در جنگ اول حسن بیک<sup>۱</sup> به عزم حرب پای در رکاب آورد و بایزید بیک که از بهادران روزگار و شیر مردان نام دار بود، پیش پیش او می رفت و چون امر قتال مشرف به اتصال شد، بایزید بیک از خوف تیر باران اهل شهر عنان کشید و حسن بیک<sup>۲</sup> از آن هیچ نیندیشیده باز نگشت<sup>۳</sup> و اهل شهر به یکبار دست گشاده از آشیان کمان مرغان هوا گیر تیر پران ساختند. یک تیر بر روی وی آمد که جراحت عظیم بر روی ظاهر شد و قریب به بیست جراحت بر جوارح او از نیزه و تیر رسیده بود چنانچه تیرها بر اعضای او نشسته و بر آن پروبال بر خصم بند سگال چون مرغ پرواز می کرد و لشکریان شهر از بیم چنگال جدال او در خندق می ریختند. اسب مهر دار را در این جنگ سنانی در سینه فرو رفت که سر نیزه

۱- بک ۲- تصحیح از تاریخ دیار بکریه که همه جا از حسن بیک بن علی بیک بن قره عثمان به عنوان «صاحب قران» یاد کرده است. پا: شیخ حسن بیک پسر ناک.

۳- بک - نسخ: بازگشت - در این فصل و سایر فصول مربوط به وقایع دیار بکریه غالباً روملو کلمه به کلمه مطالب تاریخ دیار بکریه را نقل کرده است. بنا بر این از این پس مطالب متن را بدون ذکر نسخه بدلهای مکرر و مشوش مستقیماً از تاریخ مزبور تصحیح کرده نقل می نمائیم.

به شانه اسب رسید و در جنگ دویم توکران جهانگیر میرزا به هوای جنگ قدم بی درنگ نهادند و بر پیادگان که از شهر داورخواست و بیرون آمده بودند اسبها تاختند و اما دست اقتدار بر جنگ نداشتند. حسن بیک<sup>۱</sup> را غیرت در حرکت آمده اسب بر اعدای تاخت و لشکریان شهر را به یک حمله در خندق انداخت و در این جنگ بر اسب قرابلوت سوار بود که از خندق بر سینه این اسب نیزه ای رسانیدند. حسن بیک<sup>۲</sup> مراجعت نموده باز از تاجان علی الغفلة بیرون آمدند. حسن بیک<sup>۳</sup> دیگر باره سوار شد و خضر بیک و فولاد بیک و بیکمش نوروز اسب راندند و حسن بیک<sup>۴</sup> شهریان را به خندق انداخت و شیخ حسن پورناک و بایزید بیک پورناک از طرفی دیگر جنگی عظیم کردند و باز شهریان غلبه کرده پسر شیخ حسن کرد را از اسب انداختند باز [سلطان]<sup>۵</sup> بازگشته او را خلاص کرد. بعد از چهل روز جهانگیر میرزا به عزم او خو متوجه آمد شد.<sup>۶</sup>

### وقایع متنوعه

در این سال، سلطان مراد پادشاه، مزید بیک را با سپاه بسیار به تاخت بلاد کنغار ارسال نمود. ایشان از دیار افلاق عبور کرده ولایت انکروس را غارت نمودند و قرال با سپاه بسیار به جنگ ایشان آمده بعد از قتال و جدال بسیار لشکر روم شکست یافته به ادرنه مراجعت نمودند.\*\*

در این سال، جهان شاه پادشاه جمعی از حروفیان را که در بلده نادره تبریز بودند، بعد از مناظره به قتل آورد.\*\*

۱- نسخ همه جا، شیخ حسن باب - باب صاحب قران

۲- باب: صاحب قران ۳- باب: به عزم سلاقی او حوده طرف آمد متوجه شد در این و لاجرم رسید که اصهبان فراتوسف وفات یافت.

در این سال، ملك کیومرث رستم‌داری سر از طوق فرمان برداری بیرون نهاد  
و جمعی از مفسدان و اتباع و اشیاع شیطان چون خوك و خرس مردم خوار و مانندسگ  
و گربه بی اعتبار

## شعر

تازنده هم چو یوز و شکم بنده هم چم خوس  
درنده هم چو گرگ و رباینده چون کلاب<sup>۱</sup>  
بی شرم چون مخنث و بی عاقبت چومست  
بد نفس هم چو كودك و بی صبر چون مصاب<sup>۲</sup>  
در کوه خواب کرده به يك جای با پلنگ  
در دشت آب خورده زيك حوض با ذئاب<sup>۳</sup>

به تاخت ری و دماوند فرستاد و غبار فتنه و فساد در آن دیار ارتفاح یافت. چون این  
خبر به سمع پادشاه و الا گهر رسید با سپاه بلا اثر متوجه آن بداختر گردید. چون  
موکب منصور از ولایت نیشابور عبور نمود خوف بسیار بر ملك کیومرث مستولی گشته  
عرضه داشت به درگاه عرش اشتباه فرستاده پیغام نمود که مرا چه زهره که در برابر  
فوجی از لشکر منصور آیم. اگر مقصود ولایت است به هر که عنایت فرمایند می سپارم

## بیت

اگر مهابت تو بانگ بر زمانه زند قطار هفته ایام بگسلند مهار  
بنا بر آن، آن حضرت از گناه وی گذشته به جانب هرات معاودت نمود و حکومت  
ولایات سلطانیه و قزوین و ری و قم را به میرزا سلطان محمد بایسنقر عنایت کرد.

۱- سگان (جمع کلب به معنای سگ)  
۲- مصاب به معنای مصیبت رده  
۳- گرگان (جمع دئب به معنی گرگ)

## وقایع متنوعه

در این سال، سلطان مراد پادشاه روم به بلاد صوفیه رفته شهاب‌الدین پاشا را بالشکر بسیار به تاخت بلاد کفار فرستاد. ایشان از افلاقی گذشته دیار انکروس را تالان نمودند. در این اثنا که ینگلی چریان و سپاهیان از برای کسیب متفرق شده بودند، ینگوی ملعون بر سر خادم بیک و مزید بیک ریخته جمعی کثیر از سپاه روم را به قتل آورد.\*\*\*

گشتار در قضا یا قی که در روز جمعه و در بین ر ثمانماه واقع شده

وفوت میرزا اصفهان و مستولی شدن جهان‌شاه پادشاه بر بغداد

در اوائل این سال، اصفهان بیک ولد قرا یوسف تر کمان علم عزیمت به عالم آخرت برافراخت. امرای او مثل مزید بیک کور و شبل‌الله و رستم ترخان و پسر چاغرچی و میحوک آق قوینلو و حسین امیر آخور پسر میرزا اصفهان را به سلطنت نشانند. چون این خبر به شهریار عالی‌جاه میرزا ظفرالدین جهان‌شاه رسید؛ از آذربایجان با سپاه فراوان به جانب بغداد در حرکت آمد

## بیت

به تخریب بغداد آهنگ کرد جهان‌دا به بغدادیان تنگ کرد

چنان راند جمازه باد پا که صد میل پس ماند باد صبا

در آن اوان، رستم ترخان از پسر میرزا اصفهان رو گردان گشته به اردوی مظفری ملحق گردید. جهان‌شاه پادشاه و برادرزاده اش الونداسکندر و امیر بایزید بسطام و سارو پیرعلی و نورالدین برادر ناصر با سپاه بی کران و جنود فراوان در شرقی بغداد نزول کردند.

۱ - شبل در عربی به معنای بجه شراسب

## نظم

سپاهی به گردش کران تا کران  
عجب قلعه‌ای بود از بیم جنگ  
شده گرد آن قلعه هر خندقی  
از آن آهنین حصن آراسته  
سپهری فزون از حد چند و چون  
ز رفعت شده آسمان علا  
گرفتند بغداد را در میان  
نهان بود از حلقهای نهنگ (۹)  
نهنگی که پیچد به دم زورقی  
سپهر دهم از زمین خاسته<sup>۱</sup>  
زنه آسمان بود صد ره فزون<sup>۲</sup>  
فلکهای دیگر دراو برجها

و در بالای جسر جنگی عظیم به وقوع پیوست. ملاحان جسر را به طرف شهر بردند و سارو پیر علی و نورالدین با جمعی بهادران میدان کین به آب غرق شدند. محوک آق قویونلو و عمر شیخ با رستم اتفاق نموده شهر را تسلیم جهان شاه نمودند. پادشاه جهان به قتل سپاهیان فرمان داد. پسر چاغرچی و محمد شیل الله به کشتی سوار شدند و به يك فرسخی شهر توقف نمودند و شب از کشتی بیرون آمده خود را در خانه جهان شاه پادشاه انداختند. مزید کور در آن ازدحام خود را بر در خانه امیر بایزید بسطام رسانید.

روز دیگر جهان شاه پادشاه از آقچه قاپو به شهر در آمده آنچه در حیز امکان آید از ظلم و بیداد بر سپاهیان بغداد جریان یافت و از آب دیده‌ها دجله‌ها روان گشت و کشتیهای امن و امان در شط ظلم و عدوان فرو رفت.

از میان لشکریان پسر میرزا اصفهان، يك جوان در کمال قابلیت و درغایت مردی و مروت بود. در شب حرب عظیمی کرد و به هر لحظه از لمعان تیغ آب‌دارش دودنابه بر سما و به هر حمله از سمند میدان گذارش زمین بر هوا. هر چند از اطراف و جوانب پیاده و را کب دروی آویختند او را نتوانستند گرفت. علی الصباح به مروت

۱- نسخ، خواسته ۲- اشعار بسیارست است و منلوط. در نسخه پا این بیت چنین آمده:

سپهری فزون از حد چون و چند زنه آسمان بود صد ره به بند (۹)



پادشاه اعتماد کرده رو به درگاه جهان پناه جهان شاه آورد و به همان یراق جنگ خرامان خرامان به امیدواری خلعت امان پیش شهریار تر کمان آمد > و زانو زده زینهار خواست <<sup>۱</sup>. جهان شاه پادشاه بر عجز و انکسار > و عرض زینهار <<sup>۱</sup> او التفات نانموده از غایت بی مروتی وی را با جماعتی از اسیران به قتل آورد. و آن بلده که روی در خرابی داشت معمور شد و راه فساد و عناد که گشوده بود مسدود گشت و شاخ بغی و عدوان از دوحه مملکت بریده آمد و آن حضرت حکومت بغداد را به پسرش محمدی میرزا ارزانی داشت<sup>۲</sup> و زمام حل و عقد امور آن پسر و دارالسلام اهل اسلام را در قبضه قدرت عبدالله گبر نهاد<sup>۳</sup> و حکومت موصل را به برادرزادگان خود الوند و رستم ترخان و مهماد و اولاد اسکندر رجوع نمود و علم عزیمت به جانب بیلاق بر افراخت.

### قضایائی که در بلاد روم واقع شده و مخالفت ابراهیم قرامان اوغلی

#### با سلطان مراد

در این سال، ابراهیم بیک قرامان اوغلی جنود بسیار جمع آورده به طرف ولایت آنادولی به حرکت آمد و به نهب بسلاط و تعدیب عباد مشغول شد. چون کیفیت این حال به سمع سلطان مراد رسید، ولد خود علاءالدین را با سپاه اروم ایلی به دفع قرامان اوغلی فرستاد و ابراهیم بیک چون از توجه سپاه خبر یافت، خوف تمام بر زمینش مستولی گشته به طرف دیار خود عود نمود.

و در آن اوان، سلطان علاءالدین پهلو بر بستر ناتوانی نهاده نقد بقا را به قابض ارواح سپرد.\*\*\* چون سلطان مراد از این حال آگاهی یافت با جمیع ارکان

۱- نکمیل از دیار بکریه ۲- بک: «بغداد که دارالخلافة بنی عباس و موجه عامه نام بود به محمدی میرزا پسرش که در سن طفولیت بود نامزد کرد.» ۳- باید موجه بود که در کلام قاضی طهرانی لحن اعتراض تلخ وجود دارد که روملویه هیچ وجه آن را درک نکرده و عباراتی مدح آمین درباره تسلط جهان شاه بر بغداد قبل از عبارات قاضی طهرانی آورده است.

دولت به ناله وزاری درآمدند.

### بیت

سران ملک پیراهن دریدند دم و یال ستوران را بریدند  
 در این اثنا خبر رسید که ینقوی پادشاه انکروس و [سیوک<sup>۱</sup>] به اتفاق والی  
 ولایت لاس<sup>۲</sup> به دیار صوفیه درآمد آن بلاد را سوخته قاسم پاشا و طورخان بیک را  
 شکست دادند.

سلطان مراد، بعد از استماع این خبر، با سپاه بلااثر متوجه آن قسوم بداختر  
 گردید و در وسط زمستان، در دربند ازلاط به ینقوی بدنهاده رسید. ایشان بی استعمال  
 سیف و سنان راه انہزام در پیش گرفتند. سلطان مراد بلبان پاشا و طورخان بیک را  
 با پنج امیر سنجق از دنبال ایشان فرستاد. امر از ققای سپاه کفار در رسیدند. بلبان  
 پاشا عنان کشیده داشته با ارکان دولت مشورت نمود. رایها به جنگ قرار گرفت.  
 کفار نیز در مقابل ایشان صف سپاه آراسته هر دو لشکر چون بحر اخضر در جوش و  
 خروش آمدند و سپاه فرنگ به طورخان بیک که سردار سپاه روم ایلی بود حمله  
 کردند و سپاه روم ایلی تاب آن نیاورده راه گریز پیش گرفتند.

### بیت

کند حمله چون تیر خورده گراز بسود فسرص فرزانه را احترام  
 سپاه آنادولی نیز طاقت حمله کفار نیاورده راه فرار پیش گرفتند و محمود چلبی  
 برادر خلیل پاشا<sup>۳</sup> با جمعی از بہادران دستگیر شدند و سلطان بعد از این جنگ روانه  
 ادرنه گردید و با لاس اوغلی صلح کرده بلاد وی را به او داد.\*

۱- این کلمه در نسخه نو به صورت «سینوک» آمده و فرض از آن روشن نشد. چون مجارستان بالهستان  
 در آن روزگار متحد بود، شاید بتوان گفت که کلمه مزبور یولنه یا پولسکا صورمختلفی از نام اسلاوی  
 لهستان باشد. ۲- یعنی ولایت سربستان و بنا بر این والی سربستان همان ژورژ برانکوویچ است  
 و ینقو همان زان هونیاد. ۳- یعنی خلیل پاشا چندرلی صدراعظم سلطان مراد. وی تا چهل  
 روز بعد از فتح قسطنطنیه نیز در منصب صدارت عظمای دولت عثمانی بود تا این که به فرمان سلطان  
 محمد فاتح معزول و مقتول گردید.

در این اثنا، ابراهیم بیک قرمان اوغلی فرصت غنیمت شمرده ولایت آنادولی را غارت کرده لئوای استیلا برافراخت. بنا بر آن، سلطان مراد با سپاه قراوان به جانب ولایت قرمان نهضت نمود و قرمان اوغلی از مخالفت نادم گشته طالب صلح و صلاح شده افضل العلماء و اکمل القضا سارو یعقوب را نزد سلطان مراد فرستاد. جناب مولوی دست و فاق و اتفاق در گردن مصالحه آورده غباری که به واسطه افساد مفسدان بر چهره محبت نشسته بود به آب صلح و صلاح پشست. بنا بر آن سلطان مراد ینگلی چری و عزب را رخصت داده به مغنسیا آمده در آن بلده قشلاق نمود. \*\*  
و هم در این سال، شاه رخ پادشاه شمس الدین محمد ابهری را به جانب مصر فرستاد و از سلطان چقماق النماس کرد که خانه کعبه را جامه بپوشاند. سلطان چقماق قبول نمود.

گفتار دوفضایاتی که در سینه عثمان و ارپینی و عثمان شاه واقع شده

### و محاربه نمودن سلطان مراد با سلطان فرنگ

در این سال قراول وینقو که از عظمای سلاطین فرنگ بودند رسولان به یکدیگر فرستادند و مکاتبات ارسال نموده مضمون آن که باید مستعد کار و عازم پیکار گردیم و به زخم تیغ خون ریز اعضای سلطان مراد را ریزه ریزه کنیم. چون از جانبین رسل و رسایل متواتر و متعاقب گشت و در مابین عهد استحکام پذیرفت، آن دو بد کیش از محل و مقر خویش بیرون آمده بعد از قطع منازل به هم پیوستند و سپاه عالمان<sup>۲</sup> و انکروس و لاطین و بوسنه و پولنه<sup>۳</sup> و افلاق و فرنگ هشتاد هزار سوار جرار نیزه گذار جمع آمدند و باتوپ و تفنگ بسیار و هیبت تمام روانه شدند.

۱- ژان هوباد در سمبامار ناحیه ترانسیلوانی مطبوع و مأمور امپراتور لهستان و هنگری بود نه هم- پیمان وی. ۲- پا: غلامان - طاهر آ مقصود آلمان است ۳- پولنه یعنی لهستان که اکنون نیز Pologne خوانده می شود بر اساس اسم لاتین آن Polonia. صورت اسلاوی این کلمه Polska است.

## شعر

سپاهی به هیبت چو امواج دریا  
 سپاهی به کثرت چو اعداد اختر  
 نجویند در عمر خود از صف جنگ  
 جدایی چو اعراض لازم ز جوهر  
 از بلوزغات<sup>۱</sup> (؟) عبور کرده ولایت مادده و شوملی<sup>۲</sup> را غارت نموده قلعه بولی<sup>۳</sup>  
 را احاطه کردند و چون معلوم آن قوم شوم گشت که گرفتن آن قلعه از محالات-  
 است کوچ کرده روانه ادرنه شدند و در حوالی نیکی بولی، محمد بیک فیروز بیک-  
 اوغلی از عقب ایشان در آمده جمعی را به قتل آورد و سرهای ایشان را به درگاه  
 سلطان مراد فرستاد و سلطان مراد اراده نمود که از دریا عبور نموده راه برایشان  
 بگیرد و چون مردمان فرنگ معبر را گرفته بودند<sup>۴</sup> به کشتی فرنگ که مطیع بود  
 نشسته از غلاط گذشت و به بلاد روم ایلی درآمد و رسولان به اطراف فرستاده لشکر  
 جمع نمود و اراده نمود که سلطان محمد را به جنگ فرستد. آخر الامر معروض  
 گردانیدند که صلاح دولت آن است که به نفس خود توجه نمائی. بنا بر آن،  
 سلطان مراد با سپاه بی کران که سیاهی آن در نشیب و فراز جهان را گرفته بود و  
 طول و عرضش از اطراف بر و بحر گذشته، در برابر گبران صف آرای گردید و فضای  
 معرکه از جوشن و زره دار آهنین شد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقه خنجر  
 آتشین گردید. گفتمی که از ابر کین به جای باران تفنگ می بارید و از زمین جنگ  
 به جای نبات رماح می روئید.

## نظم

روی زمین به رنگ فلک گشته از سلاح  
 روی فلک به رنگ زمین گشته از غبار  
 دلپای گمراهان شده چون چشمهای مور  
 پیکانهای تیر چو دندانهای مار

۱- منظور از این کلمه روشن نشد، شاید صورت غلطی است از بلخرات (بلغراد) یا کلمه بغازان است (بوغازهای داردانل و بسفر) و در این صورت اشاره به نیروی دریائی متحدین مسیحی است.  
 ۲- شهر کوچک شومله Choumla نزدیک واره Varna  
 ۳- مقصود ظاهرآ گالی بولی است  
 ۴- اشاره به عمل نیروی دریائی متحدین مسیحی در بستن راه بر مراد فانی.

و از غبار مرا کب روز روشن به سان شب تار شد و چشمه خورشید درخشان در ظلمات  
گردد نهان گشت.

## بیت

ز نعل ستوران آیین نبرد      مه نو نهان گشت در زیر گرد  
دو دریای آهن به آهنگ جنگ      دراو جلوه گر صد هزاران نهنگ

باز اوّل ینقولعین با فوجی از بهادران میدان کین بر سپاه آنادولی حمله کرده به زخم  
شمشیر خون ریز و به نوك سنان فتنه انگیز قراجه پاشا را با جمعی از سپاه آنادولی  
بر خاك انداخت.<sup>۱</sup>

## شعر

سرو تن جدا گشته از هم به تیغ      در آن عرصه افتاده سر بی دریغ  
هوا شد پراز برق الماسگون      چو برقی کد باران او بود خون

سپاه آنادولی تاب آن نبرد نیاورده راه گریز پیش گرفتند و جنود روم ایلی نیز  
ترك ستیز کرده به وادی فرار شتافتند. قرال به واسطه تهور و بی باکی و چستی و  
چالاکی تنها بر قلب سلطان مراد تاخت. اسبش به سر درآمده از پشت زین بر روی  
زمین افتاد. قوجه خضر<sup>۲</sup> نام ینگلی چری، سروی را از بدن جدا کرده به نزد سلطان  
مراد آورد و آن سر را بر نیزه کرده فریاد اللّٰه الله به مهر و ماه رسانیدند.

چون این خبر محنت اثر بر به یتقوی بداختر رسید با سپاه کفار گفت ما  
به واسطه قرال به جنگ نیامده بودیم بلکه از برای دین مرتکب این امر عظیم شدیم  
و سه نوبت دیگر حمله نموده سپاه روم را از جای بجنبانیدند و سپاه روم نیز حمله  
کرده مخالفان تاب صدمت ایشان نیاورده بعضی از بیم جان عرابه را پناه خود  
ساختند و فوجی دیگر به اکناف و اطراف عالم متفرق گشتند. سواران روم در عقب

۱- قراجه پاشا حکمران آناتولی و برادر زن سلطان مراد بود و حوادیر او که زن مراد بود سلجوق  
خاتون نام داشت. مراد پس از جنگ حسد وی را به ادرنه برده به خاك سپرد.

۲- نو: قوجه خضر

فرنگیان تاخته تیغ کین برایشان نهادند و آن روز از صبح تا رواح قابض ارواح در کار خود مشغول بود.

## شعر

در آن عرصه گاه تلاش و جدل  
 به جان آمد از بردن جان اجل  
 اجل غیر مردن تمنا نداشت  
 که در آسمان و زمین جان نداشت  
 ینگی چری و عزب همه از روی غضب عرابه‌ها را در میان گرفته بعد از جنگ بسیار  
 ایشان را نیز به قتل آورده برد لاوران فرنگی روز روشن شب تار گردید و از اجساد  
 ایشان هامون با تل و کوه تساوی پذیرفت.

## بیت

به زیر چرخ پدیدار گشت عالم ارواح ز بس نفس که بر آمد ز کشتگان نزار<sup>۱</sup>  
 اموال و اسباب لشکر کفار را کسب کردند و سلطان مراد با پاشایان عالی جاه سه روز  
 در آن جا توقف نموده بعد از آن به جانب ادرنه معاودت نمود.

## وقایع متنوعه

هم در این سال، شاهرخ پادشاه شیخ نورالدین محمد مرشدی و مولانا شمس الدین  
 محمد ابهری را به حج فرستاد تا خانه کعبه را جامه پوشانند<sup>۲</sup>. ایشان چون به مصر  
 رسیدند، اهالی آن دیار به استقبال شتافته ایشان را در محلی مناسب فرود آوردند.  
 روز سیم به خدمت سلطان چقماق رفتند. سلطان ایشان را نیک دیده فلوری<sup>\*\*\*</sup>  
 بسیار شفقت فرمود<sup>۳</sup> و چون امرای مصر و شام را ارادت به خاندان امیر تیمور گورکان  
 نبود و سلطان ایلچیان را احترام بسیار می نمود، به خاطر رؤسای آن دیار بسیار

۱- وزن دو مصرع متناسب نمی نماید. در مصرع دوم کلمه آخر تصحیح قیاسی شده در نسخه یا: نفس نفس  
 که بر آمد ز کشتگان بزار (۹) ۲- مط. ص ۸۳۵: به موجب فرموده در دارالعباده یزد جامه  
 کعبه ترتیب نموده به هرات آوردند. (رک: جامع مفیدی در تاریخ یزد) ۳- در مطلع السعدین  
 میزان و تعداد فلوری ذکر نشده و چنین آمد: در هر روز ... فلوری به رسم علوفه یومی مقرر نمود.

دشوار می آمد. روزی سلطان ایشان را طلبیده چون نشستن ایشان در مجلس به طول انجامید، اراجیف افتاد که سلطان ایشان را گرفته است. عوام به خانه ایشان ریخته سوای جامه مکه دیگر هر چه در خانه ایشان بود بردند.\*\*

چون سلطان این خبر را شنید، فرمود که فتنه انگیزان دوست مرا رنجانیدند و از ایلچیان عذرخواهی فراوان نمود و سوگندهای عظیم یاد کرد که از این معنی خبر ندارم و ایشان را با اموال و اسباب بسیار روانه حج گردانید. ایشان جامه کعبه را پوشانیده به هرات معاودت نمودند و در آن اثنا، عبدالملک نامی که همراه ایلچیان رفته بود به عرض شاهرخ پادشاه رسانید که شیخ و مولانا انعامی که سلطان مصر داده بود به ما نرسانیدند. امر را پرسش کرده حصه ایشان را هم بدیشان دادند. و هم در این سال عارضه قوی بر ذات شاهرخ پادشاه استیلا یافته بعد از چند گاه مرض روی در کمی گذاشت.

و هم در این سال، امیر جلال الدین فیروز شاه ترخان که امیر الامرای شاهرخ پادشاه بود وفات یافت و امیر مشارالیه به غایت خیر و عادل بود و به تربیت اهل علم اهتمام تمام می نمود.

و هم در این سال، میرزا محمد جوکی بن شاهرخ پادشاه < که > بواسطه کم التفاتی گوهر شاد بیگم در غایت اندوه و ملال می گذرانید، در نواحی سرخس وفات یافت. نعش او را به هرات آورده در جنب میرزا بایسنقر دفن نمودند.\*\*

قضایائی که در منته تسخیر از بدین و ثمانعانه واقع شده

و محاربه نمودن میرزا محمد بن بایسنقر و حاجی حسین همدانی

چون میرزا سلطان محمد در عرف متمکن گردید، با جنود فراوان روانه ناصفهان

۱- مط. عبدالملک نام امیر مشونی که به موجب فرمان همراه ایلچیان به جانب مصر روه بود زانو زده تظلم نمود که . . .

شده سعادت بیك ولد امیر خاوندشاه که از قبل شاهرخ پادشاه والی آن دیار بود فرار کرده میرزا سلطان محمد فوجی از بهادران را از عقب او ارسال نمود. ایشان خدمتش را گرفته به درگاه آوردند. میرزا سلطان محمد وی را در قفس کرده سید علی را که رفیق بی توفیق او بود به قتل آورد<sup>۱</sup> و شاهزاده عالی تبار در قلعه شهر مجلس کرده سه هزار خلعت به اکابر شهر و ولایت عنایت کرده<sup>۲</sup> و ده هزار تنگه بعضی دوازده دیناری و بعضی بیست و چهار دیناری و هزار فلوری در میدان تخت قراجه نثار نمود<sup>\*\*\*</sup> و در آن مجلس ایلچیان جهانشاه پادشاه حاضر بودند. شاه علاءالدین نقیب اصفهان را در امر ملك دخلی عظیم داد<sup>۳</sup> و خواجه عمادالدین محمود حیدر اشترجانی و امیر احمد چوپان را به وزارت نصب فرمود. چون تمام حکام آن دیار به درگاه شاهزاده عالی تبار آمدند، بغیر از امیر حاجی حسین همدانی که از روی جهل و نادانی پای تمکین و وقار به دامن خود کشید و کس نزد شاهزاده نفرستاد، بنا بر آن، میرزا سلطان محمد با سپاه ستاره عدد متوجه همدان گردید و امیر حاجی حسین با جمعی از اهل فتنه و شین در مقابل آمد. بعد از قتال و جدال، نسیم نصرت به پرچم علم شاهزاده نیکو فعال وزید. امیر حاجی حسین راه انهرام پیش گرفته با سه نفر<sup>۴</sup> از همدان بر در قلعه همدان آمد. ایشان دست رد بر سینه ملتمس او نهادند. آخر در کوه الوند به دست ملازمان شاهزاده سعادت منند گرفتار گردید. میرزا سلطان محمد وی را به پسر عمش سپرده به قصاص پدرش به قتل آوردند.<sup>\*\*\*</sup>

چون این خبر به شاهرخ پادشاه رسید، بسیار بر خاطر مبارکش گران آمد. چون میرزا سلطان محمد همدان را مسخر کرد، دست به دینار و درم بر گشود و دخل او به خرج وفا نکرد و در آن اثنا مرض شاهرخ پادشاه در عراق اشتهار یافت. بعضی

۱- بك: سید علی را به قتل آورد و سعادت بیك را چون یاساق زد و در قفس کرده در قلعه شهر بیاویخت. ۲- ضا: از سادات و قضات و علما و مشایخ و صدور و صواحب و رؤسا و کبراء الباس فرمود. ۳- بك: و او را به پیشوائی عراق ملکاً و مالاً و منصباً برداشت و در مشاورت امور ملکیه او را از دیگران ممتاز گردانید ۴- مط. ص ۸۵۷: با بیست منخول



مردمان مفتن به عرض شاهزاده رسانیدند که شاهرخ پادشاه را کبر سن فرتوت کرده و از زیور عقل عاطل مانده و از نیک و بد امور غافل گشته. فرصت غنیمت باید شمرد و بلده شیراز و اصفهان را در تحت تصرف خود می باید آورد. بنا بر آن سلطان محمد به جانب اصفهان تاخته امیر سعادت خاوندشاه والی آن جا را گرفته بعد از ضبط آن ولایت و اخذ اموال بی نهایت علم عزیمت به جانب شیراز بر افراخت.

میرزا سلطان عبدالله چون از توجه آن شاهزاده عالی جاه و قوف یافت در شهر متحصن گشته قاصدی هم عنان برق و باد به هرات فرستاد و واقعه را معروض گردانید و میرزا محمد شیراز را مرکزوار در میان گرفت.

### وقایع متنوعه

در این سال، سلطان مراد پادشاه روم ترك سلطنت کرده در مغنسیا متوطن شد و فرزندش سلطان محمد به سلطنت نشست. \*\*

### قصایاتی که در صحنه خمسین و ثمانماهه واقع شده

و لشکر کشیدن شاهرخ پادشاه به جانب شیراز و فرار نمودن میرزا سلطان محمد

چون خبر مخالفت میرزا سلطان محمد به سمع شاهرخ پادشاه رسید، با وجود علامات شیخوخیت به واسطه رعایت ناموس و به مبالغه عفت پناه گوهر شاد بیگم، علم عزیمت به جانب فارس بر افراخت و میرزا علاءالدوله را در هرات قائم مقام گذاشته روانه شد و چون پادشاه ربیع مسکون به نیشابور رسید، رسول جهان شاه ترکمان از دیار آذربایجان به اردوی ظفر نشان آمده پیشکشهایی که آورده بود گذرانید و

۱ - مط ۱۸۵۹، «همانا رحمتا رؤسا، اصفهان: از اسدعا می نمودند و از صمیم جان خواهان شاهزاده عظیم الشان بودند» طاهرا مردم جوان چون میرزا سلطان محمد را تفویض می کردند و به حکومت اصفهان می خواندند که با همه معایب و خودخواهی، به علت شجاعت و جسارت بتواند شهر و شهریان را در قبال اغتشاشات ناشی از مرگ شاهرخ بر حفظ کند.

معروض گردانید که جهان شاه پادشاه عرضه می‌دارد که من جوانی يك سواره بودم و امروز به یمن دولت قاهره صاحب صدهزار سوارم و خود را از سلك ملازمان و خادمان در گاه جم‌جاء می‌شمارم . امیدوارم که به دستور معهود چشم عنایت و بنده نوازی دریغ ندارد. آن حضرت ایلچی را رعایت بسیار فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت. مولانا جمال الاسلام سمنانی را به گیلان فرستاد. زیرا که امیر ناصر کیا پادشاه لاهیجان در آن اوان که احمد مغول به فرمان میرزا سلطان محمد به تسخیر قلعه سلطانیه رفته بود، فوجی از جنود گیلان را به دفع وی روانه گردانیده بود و این خدمت موافق مزاج همایون آمده .

بعد از آن که آیات نصرت آیات سایه وصول به دیار ری انداخت امیر < مظفر الدین > <sup>۱</sup> سلطان شاه بر لاس و امیر < غیاث الدین > <sup>۲</sup> شیخ ابوالفضل ولد علی که کوکلناش و امیر < نظام الدین > <sup>۳</sup> احمد فیروز شاه ترخان را منقلای گردانیده شهباز لوای نصرت طراز به عزم تسخیر شیراز به پرواز درآمد و میرزا سلطان محمد چون از توجه خسرو والا منزلت آگاهی یافت دل از اسباب پادشاهی برداشته از ظاهر شیراز کوچ کرده اردوی خود را بر هم زده آتش در خرگاه خود انداخت و با معدودی چند از عبید و خدم و روی پوشان حرم به لرستان شتافت.

## بیت

ز گلبانگ شیر افکنان دلیر      گریزان شد از پیشه آن شرزه شیر  
از لرستان این غزل را گفته به شاهرخ پادشاه فرستاد.

## نظم

من که هم چون ذره روی از مهر پنهان کرده‌ام  
از جفای روزگار و جور اخوان کرده‌ام

۱- علت ایلچی فرستادن جهان شاه این بود که شاهرخ شهرت داده بود که «عزیمت دارالاسلام بغداد و قصد اسفندیار بن قرایوسف دارد و آن یورش به لشکر بغداد اشارت و شهرت یافته» (رک، تذکره دولت شاه) ۲- مط. در نسخ نیست.

داشتم من حرمت سلطان نپائیدم به جنگ

نو کران خویش را هرسو پریشان کرده‌ام

رستم دستان نکرد آن جنگ با افراسیاب

آن که با حاجی حسین از بهر همدان کرده‌ام

در عراق از بهر سلطان می‌زنم پیوسته تیغ

سینه خود را سپهر بهر خراسان کرده‌ام

در عراق از نو کر خود امتحان می‌خواستم

شاه پندارد که من قصد صفاهان کرده‌ام

قصد من کرد آن جهان‌شاه و بیامد لشکرش

از کمینگه لشکرش با خاک یکسان کرده‌ام

دیگران را عیش و مازا رزم میدان آرزوست

من به مردی زندگانی نه چو ایشان کرده‌ام

نقد سلطان بایستقرخان منم کاندر معاف

برسمند بادیا هر لحظه جولان کس کرده‌ام

من محمد نام دارم بهر دین احمدی

جان خود را من فدای شاه‌مردان کرده‌ام

و آن حضرت چون فرار میرزا سلطان محمد را استماع نمود، به جانب اصفهان مراجعت کرده <از> اکابر و سادات اصفهان شاه علاءالدین که از اکابر سادات بود و قاضی امین‌الدین<sup>۲</sup> و خواجه افضل‌الدین تر که را به واسطه اتفاقی که به میرزا سلطان محمد کرده بودند به قتل آورد و منقول است که دو نوبت ریسمان خواجه افضل‌الدین تر که پاره شده فریاد می‌کرد که شاهرخ را بگویند که این عقوبت بر من بیش از لحظه‌ای

۱ - تذکره در نسخ نیست ۲ - بک - پا، نو، تذکره دولت شاه : امام‌الدین - قول فاضل ابوبکر

طهرانی که خود شاهد عینی قتلش بوده به جمعیت نزدیک‌کراس

نیست، اما تو پنجاه ساله نام خود را ضایع مساز .

پسا نام نیکوی پنجاه سال  
که يك نام زشتش کند پایمال  
و چندان که بزرگان سعی کردند مفید نیامد. اما مولانا شرف‌الدین علی یزدی را  
میرزا عبداللطیف خلاص کرد و به‌سمع شاهرخ پادشاه رسیده بود که مولانا در خدمت  
میرزا سلطان محمد این بیت را می‌خوانده:

بیت

پیراست چرخ و اختر بخت تو نو جوان  
آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد  
و خواجه پیر احمد چوپان را با ایشان از دروازه‌های ساوه آویختند و خواجه محمود  
حیدر و شاه قوام‌الدین نقیب و شاه نظام‌الدین گلستانه و صواحب صفویه<sup>۱</sup> مقید شدند و  
از این غافل که قتل سادات و علما که اشراف امت اند باعث انقراض دولت استوار  
خواهد شد.

نظم

دید در خواب چون ژیان شیری	مرتضی را در اصفهان پیری
متوجه به ساوه کارد به کف	تند و آشفته آمده ز نجف
شیر حق ره نمای دنی و دین	گفتش ای شاه اولیا به یقین
به کجا می‌روی و چیست سبب	چيست این اشتعال نار غضب
می‌روم تند از پی قاتل	اسدالله گفت کای سائل
شاهرخ از غرور و جور و جفا	کشت فرزند بی‌گناه مرا
گفت مشروح هر که را می‌دید	پیر این خواب را چو روز دمید
تاچه آید خبر ز جانب ری**	ست کردند این حدیث از وی

۱- پاه صاحب صفویه- منظور از صواحب صفویه روشن نشد.

و آن حضرت در آن زمستان در فشا پویه‌ری قشلاق نموده اراده داشت که مولانا عبدالرزاق سمرقندی را به مصر فرستد و نهضت همایون را اعلام نماید و فرمود که کتابت را به فارسی و ترکی نویسند و مهر بر روی کتابت زنند\*\* و بعضی از امرای عظام مثل سلطان شاه برلاس و شیخ ابوالفضل کوکلتاش و احمد فیروزشاه را نزد میرزا سلطان محمد فرستاد تا شاهزاده را یا به عنف یا به لطف به اردوی همایون رسانند. امیر شیخ ابوالفضل پیشتر از امرای دیگر بسه خدمت میرزا سلطان محمد رسید و نصایح سودمند و مواعظ دل‌پسند نموده شاهزاده را بدان مایل گردانید که به ملازمت جد بزرگوار شتابد. اما در آن اثنا صورتی روی نمود که در آیینۀ ضمیر هیچ کس منعکس نگشته بود.

### متوفیات

شاهرخ پادشاه بن امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن امیر یلنگیر بن امیر ایجل بن قراجار نویان بن سوعوچین بن اردمچی برلاس بن قاجولی بهادر بن تومینه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دوتمین خان بن بوزنجر خان بن آلان قوای بنت چوبینه بن یولدوز بن منکیل خواجه بن تیمورتاش بن قیان بن ایلتخان. و آن حضرت در منزل قشلاق، گاهی از درد معده شکایت می نمود و <لی> به هیچ وجه اثر ضعف در بشره او ظاهر نبود. در صیاح روز یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجّه سنه مذکور موافق اول روز نوروز بر استر سوار شده احرام مزارات متبرکه اولیاء متقدمین و علمای راسخین و مجتهدان دین که در شهر قدیم ری واقع است بسته شعشعه نظر بر آن مقام روح افزا و مکان دل‌گشا انداخت. در وقت سوار شدن، درویشی از مریدان شیخ علاءالدوله سمنانی<sup>۱</sup> گفت من امشب چنان به خواب دیدم که حضرت رسالت پناه گرد از جاهه او می افشاند. قاضی ابوبکر طهرانی

۱- یعنی شیخ علاءالدوله رکن‌الدین احمد بن محمد بیابانکی سمنانی عارف معروف (۶۵۹ تا ۷۳۶هـ)

گفت افشاندن غبار جدا کردن بدن خاکی است از روح.\*\*

استر چون توسن ایام آغاز بدلجامی کرده آن حضرت از غایت ناتوانی به محفه در آمد و همان لحظه درد صعب بر معده مستولی گشته شاه و سپاه از راه باز گشتند و پیش از وصول به بارگاه مهر اشتباه پادشاه ربع مسکون به جوار رحمت ایزدی پیوست\*\* [فتنه خفته چون نرگس دیده به شوخی و بی آزر می بازگشاد و عدل معتدل بتفشه صفت سر به زانوی حیرت نهاده گلبن امن و آسایش از زینت برگ و بار عاطل ماند و سرور به شیون و سوز به ماتم مبدل گشت.]<sup>۱</sup>

و در زمان آن حضرت معموری ممالک به غایت رسیده بود و خوشحالی رعیت و سپاه به نهایت انجامیده. در تاریخ دولت شاهی مذکور است که در هنگام این قشلاق که در فشا پویه ری واقع شده، دوازده هزار دکان در اردو بازار به شمار آمده بود.<sup>۲</sup> و هفتاد و دو سال عمر آن حضرت بود. مدت سلطنتش چهل و سه سال. ممالکش عراق و فارس و خوزستان و کرمان و خراسان و خوارزم و غزنین و کابل و تبرستان و ماوراءالنهر و ترکستان و کاشغور و فرغانه.

پادشاه هندوستان خضرخان که حاکم دهلی و آگره تا کنار آب گنگ بود<sup>۳</sup> سکه به نام او کرده خراج می داد و جهان شاه پادشاه از آذربایجان پیشکش می فرستاد و پادشاه شروان امیر خلیل الله و حکام گیلان و مازندران و رستم دار و لر بزرگ و لر کوچک و حاکم لار و هرمز و پادشاه بدخشان خراج گزاروی بودند و قرا عثمان در دیار بکرسکه به نام او کرده بود و در ایام سلطنتش شش جنگ کرده بود و در هیچ معرکه مغلوب نگشته: جنگ اول با پیرک پادشاه. جنگ دوم بامیرزا عمر. جنگ سیم باشیخ نورالدین و جنگ چهارم با میرزا اسکندر بن عمر شیخ و جنگ پنجم با اولاد قرا یوسف ترکمان و جنگ ششم بامیرزا اسکندر و میرزا جهان شاه و اولاد

۱- یا فقط ۲- ظاهراً منظور تذکره دولت شاه سمرقندی است ولی در آن جا چنین مطلبی دیده نشد. ۳- خضرخان از سلاطین دهلی است که در سال ۸۱۷ هـ = ۱۴۱۴ م. به سلطنت رسید و در ۱۶ جمادی الاول سال ۸۲۴ هـ = ۱۴۲۱ م. درگذشت.

قرایوسف تر کمان.

و آن حضرت پیوسته با افاضل و موالی صحبت داشتی. در مجلس او روز پنجشنبه و جمعه حافظان خوش الحان به تلاوت کلام ملك اعلام مشغول بودند\*\*\*. یکی از شعراء در آن واقعه گوید

شعر

پادشاه زمانه طاب ثراه  
وقت تحویل رفت از این عالم  
وارث کیتباد و کیتخسرو  
صبح نوروز بود و مطلع ضو\*\*\*  
صبح نوروز که نون است و مطلع ضو که ضاد است.

و آن حضرت هفت پسر داشت: میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا بایستقر و میرزا سیورغتمش و میرزا محمد جوکی و باروی و جان اوغلان<sup>۱</sup>. در زمانی که واقعه عظمای آن حضرت روی نمود، از فرزندان صلبی غیر میرزا الغ بیک کسی دیگر در حیات نبود و در آن اوان، میرزا الغ بیک در ماوراءالنهر و میرزا علاءالدوله در هرات بود و میرزا عبدالله بن میرزا ابراهیم سلطان بن شاهرخ در فارس و میرزا سلطان محمد در لرستان\* و میرزا عبداللطیف در اردو و میرزا ابا بکر بن میرزا محمد جوکی در ختلان [و میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار پسران] میرزا سیورغتمش در کابل بودند.\*

و میرزا عبداللطیف به موجب اشارت گوهر شاد بیگم ضبط لشکر کرد. میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر به جانب خراسان نهضت نمود و لشکریان

۱- تکمیل از مطب. ص ۸۷۷: «جان اوغلی و یار دی. این دو پسر در آن صخره عالم دیگر رفتند» - در مجمل فصیحی خوانی اسم این دو پسر جان اوغلی و محمد یار دی آمده و طبق مندرجات این کتاب دو پسر مذکور در هنگام وفات نیمورد دو ساله و یک ساله بودند. شاهرخ دودختر نیز داشته که هر دو در عنق فرزندان میرزا محمد سلطان بدنام میرزایحیی و میرزا جهانگیر بودند و در هنگام مرگ دوزن داشته یکی گوهر شاد آغا و دیگری آق سلطان آغا.

\* از این جا ستاره بعد از نسخه نوساوط است.

۲- تکمیل از مطب. ص ۸۷۸

ایشان اردو بازار را تاراج کرد. میرزا عبداللطیف گرد اردو بازار در آمده چند کس را به سیاست رسانید و اردو را ضبط نمود.<sup>۱</sup>

بعد از سه روز از وقوع حادثه محنت اندوز، نعلش مغفرت مآب را در محفه نهاده بی سروسامان و یادیده های گریان و سینه های نالان به جانب خراسان روان شدند. چون به خروه (؟)<sup>۲</sup> رسیدند، جمعی از مردمان فتنه انگیز به میرزا عبداللطیف گفتند که گوهر شاد بیگم به اتفاق ترخانان داعیه غدیری دارند<sup>۳</sup>. بنا بر این، اموال و اسباب امرای ترخان را غارت کرده اکثر ایشان را بند و حبس فرمود و در غارت جهات گوهر شاد بیگم به مرتبه ای مبالغه نمود که چون کوچ کردند گوهر شاد بیگم الاغی نداشت که سوار شود. لاجرم مقداری کرباس بر میان بسته و عصائی در دست گرفته پیاده در حرکت آمد. یکی از ملازمان امراء بر لاس اسبی در نهایت خوبی پیش کشید تا گوهر شاد بیگم سوار شد.

چون میرزا عبداللطیف به سمنان رسید، شنید که میرزا بابر به استدعای امیر هندو که به استرآباد شتافته<sup>۴</sup> و بر سریر پادشاهی متمکن گشته وهم در آن اثنا خبر رسید که امیر سلطان شاه بر لاس با دیگر امرای که به اردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت کرده عازم ملازمت اند. امیر شیخ ابوالفضل در آن جا توقف کرده و امیر احمد فیروز شاه از راه شیراز<sup>۴</sup> به هرات شتافت و امیر سلطان شاه بهمو کب اعلی پیو.

وهم میرزا عبداللطیف در نیشابور شنید که میرزا علاءالدوله ابواب خزان را

۱- مط. ص ۸۸۱: ... و آن روز تا شب (حبیب السیر: دوسه روز) به ضبط و دارائی اشتغال داشت و صورت جهان داری بر لوح اندیشه می گماشت. «دیار بکریه» عبداللطیف میرزا به پادشاهی بیرون آمد. ۲- مط. میان خوار ری و سرخه سمنان - حب (ج ۳ جزء ۳ ص ۶۳۷): میان خوار ری و سمنان - ظاهرا منظور سرخه چهار فرسنگی سمنان است چه محلی به نام خروه در این منطقه در کتب دیده نشد. ۳- مط. «شاه زاده دراصل طبیعت متلون المزاج بود و محبت مهد علیا نسبت با میرزا علاءالدوله معلوم داشت» (رک ایضا حبیب السیر) منظور از ترخانان در این جا خویشان گوهر شاد آغا است. ۴- حب، ترمین.



گشاده و زربسیار به صغار و کبار داده فوجی از سپاه به دفع او ارسال کرده، از غایت غرور بدان التفات نکرده روانه گردید تا صورت گرفتاری روی نمود.

تفصیل این مجمل آن که چون واقعه شاهرخ پادشاه اتفاق افتاد، گوهرشاد بیگم قاصدی هم‌عنان شمال و صبا به هرات فرستاده کیفیت حال را اعلام کرد. میرزا علاءالدوله خاطر بر آن قرارداد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده مبلغ کلی به سمرقند ارسال نماید. اما بعد از آن که از جانب اردو خبر رسید که میرزا عبداللطیف یا گوهرشاد بیگم بی حرمتی کرده بر خاطرش گران آمده به قلعه اختیارالدین رفته ابواب خزائن را گشوده زربسیار به قوی و ضعیف بخشید. میرزا صالح ولد میرزا پیرمحمد شیرازی<sup>۱</sup> را با او ایس ترخان و احمد ترخان و جمعی دیگر از شجاعان به دفع میرزا عبداللطیف فرستاد. لشکر منصور در حوالی نیشابور، غافل بر سر میرزا عبداللطیف ریختند<sup>۲</sup>. بعد از جنگ بسیار، شاهزاده بدفعال را دستگیر کرده به هرات بردند. میرزا علاءالدوله میرزا عبداللطیف را مخاطب ساخته گفت نسبت به والده خود چرا بی حرمتی کردی. میرزا عبداللطیف گفت من بدی کردم جفا دیدم. تو نیکوئی کن تا وفا بینی<sup>۳</sup>. بعد از آن در قلعه اختیارالدین محبوس گردید و نعش شاهرخ پادشاه را در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن نمودند.

چون میرزا سلطان محمد، بعد از انتقال شاهرخ پادشاه<sup>۴</sup>، با معدودی چند به بلده قم آمد، امیر شیخ حاجی عراقی و امیر سعادت خاوند شاه امیر سردیوان شدند و شیخ ابوالفضل علیکه مهر بر بالای «مهر» امرا زد و خواجه محمود حیدر اشترجانی بر قرار سابق رایت وزارت بر افراخت و سادات اصفهان که در ری مقید بودند، مثل

۱- میرزا صالح پسر پیرمحمد پسر عمر شیخ پسر تیمور کوزکان

۲- مط. ص ۸۸۹؛ ناگهان صبح شنبه سیزدهم ماه صفر به اردوی شاه زاده در آمدند و عهد علیا گوهرشاد آغا و امیرای ترحانی از حبس بیرون آورده از اردو به در بردند «

۳- پا: تو نیکوئی کن تا نیکوئی بینی. ۴- داب: امیر حسن شیخ حاجی را به داروغگی اصفهان گذاشت

شاه نظام‌الدین گلستانه و شاه قوام‌الدین حسین و امیر روزبهان به اتفاق قاضی ابوبکر طهرانی مؤلف تاریخ حسن پادشاه در آن بلده به درگاه آمدند. \*\* میرزا محمد احکام سیورغالات و انعامات شفقت فرمود و متوجه ری گشته در منزل آن حضرت نزول نمود بعد از آن با سپاه فراوان به اصفهان شتافت و بعد از ضبط آن بلده جنت نشان به طرف شیراز رفت.

میرزا عبدالله چون از توجه آن شاهزاده عالی جاه آگاه شد، جنود بی‌قیاس از ولایت فارس فراهم آورده به مقابله و مقاتله از شیراز بیرون خرامید و حصار آن مملکت را محکم گردانیده چند روز آن دو سپاه عالم سوز در برابر هم قرار گرفتند. در آن اثنا، امیر حاجی محمد غنا شیرین از کرمان رسیده به اردوی سلطان محمد پیوست و سلطان محمد راهی پیدا کرده در بالای کوه برآمد. میرزا عبدالله نیز به استقبال آمده از جانبین محاربه عظیم دست داد و میرزا عبدالله شکست یافته به انواع محنت پناه به قلعه اصطخر برد. سپاه فارس غارت بی‌قیاس یافتند و میرزا سلطان محمد به صد عز و ناز به شیراز در آمده اشراق آن دیار به خدمت شتافتند و سید احمد را به رسم رسالت به قلعه اصطخر فرستاد و سید مشارالیه با میرزا عبدالله ملاقات کرده وی را به درگاه میرزا سلطان محمد رسانید. میرزا سلطان محمد به او گفت که شهرهای عراق و فارس را هر کدام که خواهی صاحبی کن و اگر به خراسان می‌روی هیچ مضایقه نیست و میرزا عبدالله بنا بر آن که میرزا الغ بیگ وی را وعده دامادی داده بود، متوجه خراسان شد. و چون بدان دیار رسید، در خدمت میرزا علاءالدوله توقف نمود.

### گفتار در احوال میرزا الغ بیگ بعد از شاهرخ پادشاه

چون حضرت علام الغیوب به هدایت کافی و عنایت وافیه طوابع مسعود دولت

۱- مط. ص ۸۹۵؛ در برابر یک دیگر از ماورای قلی جبال روز گذرانیدند.

۲- ضا: افخار النقیاسید نظام الدین احمد نو: میرزا سیدی احمد